

می خواہم بیینمت...

«دفتر دوم»

تقدیم به محضر خورشید، عصاره خلقت

حضرت بقیة اللہ الاعظم

روحي و ارواح العالمين لثراب مقدمه الفداء

احمد صادقی علویجہ



انتشارات نسیم کوثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

نمی دانم از چه صنف و گروهی هستید! آیا حقیقتاً به وجودش ایمان داریم، یا فقط ادعا می کنیم. به هر حال باید مراقب ایمانمان باشیم، تا چیزی به آن لطمه نزند.

زرارة می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما قبل از قیام خود غیبتی طولانی دارد. زرارة پرسید: چرا؟ فرمود: برای این که اگر ظاهر باشد او را خواهند کشت و زمین را از حجت خدا خالی خواهند کرد.

آنگاه فرمود: ای زرارة! اوست که انتظارش را می کشند و اوست که مردم در ولادتش شک می کنند، برخی می گویند: پدرش از دنیا رفت و فرزندی از خود به یادگار نگذاشت، برخی می گویند: در شکم مادرش است، برخی می گویند:

صادق علویجه، احمد، ۱۳۵۸ -
می خواهم ببینمت... دفتر دوم/ احمد صادقی علویجه. - قم: نسیم کوثر، ۱۳۸۳. ص ۱۲۸
ISBN: 964-8487-28-9 (دوره) 964-8487-26-X
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: به صورت زیر نویس.
۱. نشر عرفانی -- قرن ۱۴. ۲. مهدویت -- انتظار.
۹ م ۱۴۸۸۶ الف / ۸۱۳۱ PIR
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران
۸۳-۲۴۰۴۳
۸ فا ۸/۸۶۲



انشارات نسیم کوثر

قم - خیابان ارم - طبقه همکف - پلاک ۱۱۷
تلفن: ۷۸۳۰۵۶۷ - دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸ - همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷

می خواهم ببینمت... دفتر دوم احمد صادقی علویجه

- ناشر: نسیم کوثر
- صفحه پردازی: نسیم کوثر
- چاپخانه: دفتر تبلیغات
- نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۸۰۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

شابک دوجلد: X - ۹۶۴-۸۴۸۷-۲۶-۲۶ شابک دفراول: ۹۶۴-۸۴۸۷-۲۸-۲۸-۹

غایب است و برخی می‌گویند: به دنیا نیامده است و برخی دیگر می‌گویند دو سال قبل از وفات پدرش به دنیا آمده. او همان موعود منتظر است. لیکن خدای سبحان می‌خواهد شیعه را امتحان کند و در این امتحان سخت، باطل‌گرایان دچار تردید می‌شوند.

زرارة که گویا با شنیدن این کلمات وحشت کرده بود، به فکر چاره افتاد و گفت: فدایت شوم، اگر من در آن زمان بودم چه کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر آن زمان را درک کردی پیوسته این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ
 اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ
 اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
 عَنْ دِينِي.^(۱)

۱ - خدایا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا! پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت. خدایا! حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی از دین منحرف و گمراه

مبادا که بی‌معرفتی دست بگریبانمان بشود و به کج‌راهه‌ها و بی‌راهه‌ها قدم نهیم. چه بسیار کسانی که بدون علم و آگاهی قدم در راهی نهاده‌اند که جز ضلالت و گمراهی چیزی عایدشان نشد. واجبات را کنار زدند و به مستحبات پرداختند و همین جهالت به هلاکتشان افکند.

مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت حضرت بقیة الله علیه السلام بود و از عدم توفیق رنج می‌برد. مدّت‌ها ریاضت کشید و در مقام طلب بود.

در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه و فضیلتی آستان علویّه معروف است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و بدون وقفه و تعطیل، توفیق پیدا کند که به مسجد سهله رود و نماز مغرب و عشاء خود را در آنجا بگذارد، سعادت تشرّف نزد امام زمان علیه السلام را خواهد یافت و این فیض نصیب وی خواهد شد. مدّت‌ها در این باب کوشش کرد و اثری از مقصود ندید. سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد

خواهم شد. (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷)

متوسل شد و به عمل ریاضت در مقام کسب و طلب برآمد، چله‌ها نشست و ریاضت‌ها کشید و اثری ندید. ولی به حکم آن که شب‌ها را بیدار مانده و در سحرها ناله‌ها داشت، صفا و نوارانیتی پیدا کرد و برخی از اوقات برقی نمایان می‌گشت و بارقه‌ عنایت بدرقه‌ راه وی می‌شد. حالت خلسه و جذب به او دست می‌داد، حقایقی می‌دید و دقایقی می‌شنید.

در یکی از این حالات او را گفتند: دیدن تو و شرفیابی خدمت امام زمان علیه السلام میسر نخواهد شد، مگر آن که به فلان شهر سفر کنی. هر چند این مسافرت مشکل بود، ولی در راه انجام مقصود آسان نمود.

پس از چندین روز بدان شهر رسید و در آن جا نیز به ریاضت مشغول گردید و چله گرفت، روز سی و هفتم یاسی و هشتم به او گفتند: الآن حضرت بقیه الله امام زمان علیه السلام در بازار آهنگران، در دکان پیر مردی قفل ساز نشسته است، هم‌اکنون برخیز و شرفیاب باش.

بلند شد و به طوری که در عالم خلسه خود دیده بود، راه را طی کرد و بر در دکان پیرمرد رسید و دید حضرت امام عصر

علیه السلام آن جا نشسته‌اند و با پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت‌آمیز می‌گویند، چون سلام کردم، جواب فرمود و اشاره به سکوت کردند، اکنون سیری است تماشاکن.

در این حال دیدم پیرزنی را که ناتوان بود و قدخمیده داشت، عصازنان و با دست لزران، قفلی را نشان داد و گفت: آیا ممکن است برای خدا این قفل را به مبلغ «سه شاهی» از من خریداری کنید، که من به سه شاهی پول احتیاج دارم.

پیرمرد قفل ساز، قفل را نگاه کرد و دید قفل، بی‌عیب و سالم است، گفت: ای خواهر من! این قفل «دوعباسی» ارزش دارد، زیرا پول کلید آن بیش از «ده دینار» نیست. شما اگر ده دینار به من بدهید من کلید این قفل را می‌سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود. پیرزن گفت: نه مرا بدان نیازی نیست، بلکه من به پول آن نیازمندم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید من شما را دعا می‌کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمان، من هم دعوی مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را تضییع کنم؟ این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش

دارد من اگر بخواهم منفعت ببرم به هفت شاهی خریداری می‌کنم، زیرا در دو عباسی معامله بی‌انصافی است بیش از یک شاهی منفعت بردن، اگر می‌خواهی بفروشی، من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن دو عباسی است، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم یک شاهی ارزان‌تر خریده‌ام.

شاید پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید، ناراحت شده بود که من خودم می‌گویم، هیچ کس به این مبلغ راضی نشد، من التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند، زیرا مقصود من باده دینار انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول مورد احتیاج من است، پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید!

چون پیرزن بازگشت، امام علیه السلام مرا فرمود: «آقای عزیز! دیدی و سیر را تماشا کردی؟ این طور باشید و این جوری بشوید تا ما به سراغ شما بیاییم، چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضات و سفرها رفتن احتیاج نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من

بتوانم با شما همکاری کنم، از همه این شهر من این پیرمرد را انتخاب کردم، زیرا این پیرمرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد، از اول بازار این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیده‌اند، همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ کس، حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آن که من به سراغ او می‌آیم و از او تفقد می‌کنم.»^(۱)

کتاب حاضر شامل مطالبی است که تماماً مستند و با دقت کامل از منابع اصلی استخراج شده و قصد شده که با این کار جلوی افراد سودجویی که از شوق دیدار مردم سوء استفاده می‌کنند را بگیرد و خواننده را متوجه به حقیقت مطلب بنماید. در ادامه یادی از مرحوم والد مکرّم خویش نموده و امیدوارم خداوند متعال روحش را قرین رحمت سازد و همچنین از زحمات بی‌دریغ مادر عزیز و مهربانم تشکر نموده و نیز از ارشادات استاد معظّم حضرت آیة الله حاج شیخ

۱ - سرمایه سخن، ج ۱، ص ۶۱۱-۶۱۳؛ کیمیای محبت، ص ۳۶.

ضیاءالدین نجفی حفظه‌الله تعالی کمال تشکر و قدردانی
می‌نمایم.

در خاتمه از تمام برادران و خواهران ایمانی، خصوصاً
صاحب نظران و اندیشمندان، با احترام و ادب درخواست
می‌کنیم تا اینجانب را از راهنمایی و ارشاد خود بی‌بهره
نگذارند.

و من الله التوفیق

قم مقدسه - احمد صادقی علویجه - ۸۳/۷/۱

مصادف با سالروز ولادت امام حسین (ع)

(سال پاسخگویی)

قدم‌های نخست

زندگی‌اش به ثمر رسید.

عقلم را به کار انداخته و باب تفکر را می‌گشایم؛ در میان دانسته‌هایم به دقت جستجو می‌کنم.

هست خود را پذیرفته‌ام؛ می‌دانم که هستم و می‌خواهم که باشم.^(۱)

خوب یادم هست، سؤالات گذشته‌ام را، از کجا آمده‌ام، آمدنم بهره بود! به کجای روم آخر....

آری! آن زمان به جوابهایی رسیدم و همه را خلاصه شده در این یافتیم که **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^(۲)

خدا را پذیرفته‌ام؛ وحدانیتش را اثبات نمودم، علم و قدرت و عدلش را فهمیدم. نبوت رسولانش رادرک کردم و حال به این مرحله رسیدم.

چیست امامت؟ و کیست امام؟

سؤالات فراوانی یکباره ذهنم را فرا می‌گیرد، باید هر چه زودتر به جوابی دست یابم.

شاید شما هم چشیده باشید. آری! لذت بی‌مانند فهمیدن را

۱ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و فرستاده او را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که به شما زندگی می‌بخشد. انفال / ۲۴. ۲ - سوره مبارکه بقره / ۱۵۶.

سرگشته‌ام، سرگشته؛

در این دنیای بزرگ گم شده‌ام، و یا شاید گم‌گشته‌ای دارم؛ نمی‌دانم!

زندگی سخت است و دنیا و مردمانش بی‌رحم، بعضی گریانند و برخی نالان؛ و هر کس به طریقی دل‌ما می‌شکند.

سعی دارم خوب زندگی کنم، نه مانند دیگران که مانند بهتران.^(۱)

آخر من اندیشه، خرد، عقل و قوه تفکر و تعقل دارم، چرا نباید از این نعمات بزرگ الهی و این هادی درون و پیغمبر باطن استفاده کنم؟ که هر کس در این دنیا از عقل بهره بُرد،^(۲)

۱ - «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، پس پیروی از من کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد. آل عمران / ۳۱.

۲ - «وَلَا تَقْتُلُوا مَا كَفَّ بِهٖ عِلْمٌ» و از چیزی که بدان علم نداری (در اعتقاد و گفتار و عمل) پیروی مکن. اسراء / ۳۶.

می‌گویم.

اولش به نظر سخت و ناراحت کننده می‌آید، لیک وقتی در آن غوطه‌ور شوی، احساس کسی را داری که در گرمای سوزان و بسیار شدیدی خود را به درون دریای زلال و خنکی می‌افکند. اگر چه دست و پا می‌زنی اما این دست و پا زدن از روی ضعف نیست که از روی شور و شغف است.

حال می‌خواهم لذتش را با شما تقسیم نمایم.

به درون دریای زلال معرفت پریده و مشغول شنا می‌شوم، شاید که مرواریدهایی تازه پیدا کنم.

با من بیا!

به دنبال صدفی می‌گردم که در آن پاسخ این سؤال باشد: مگر انسان عقل و قوه تفکر ندارد، پس چه نیازی به امام و رهنما دارد؟!

کمی که غوص نمودم به صدفی برخورددم، به دقت نظاره‌اش نموده آن را گشودم.

غرق شادی شدم. با باز کردن اولین صدف مروارید گرانبهایی یافتم. آری! بیرونش می‌کشم تا او را به همه نشان دهم این است بر صفحه مروارید:

روزی باقر آل رسول به یکی از یارانش فرمود: ای ابا حمزه!

هر یک از شما که بخواهد چند فرسخی راه ببیماید برای خود راهنمایی می‌گیرد تا بسوی مقصد هدایتش کند، حال تو که به راههای آسمان نادانتری تا به طرق زمین؛ پس برای خویش در این راه رهنما بطلب.^(۱)

حال؛ چشیدی لذت فهمیدن را؟! دیدی چقدر سهل و آسان می‌توان به مرواریدهای بی‌نظیر معرفت دست یافت. دُرهایی که قیمتشان حد و اندازه‌ای ندارد. این دریا آنقدر زلال و پر برکت است که هم می‌توان به راحتی صدفهایش را دید. و هم، در درون همه صدفهایش مروارید است. غواصی در این دریا ساده، پرثمر و صد البته لذت بخش، لذتی بی‌وصف. شیرجه‌ای می‌زنم تا صدفی دیگر یابم. این بار سؤال این است: امامان و رهبران چه کسانی هستند و هم اکنون کجایند؟

کمی که جستجو کردم، به این پاسخ دست یافتم: امام کسی است که باید همچون پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) از گناه و خطا معصوم باشد؛^(۲) پاسدار شریعت و آگاهترین

۱ - یا ابا حمزه! بَخْرُجْ أَحَدَكُمْ فَرَايِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بَطْرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بَطْرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا. کافی ج ۱ ص ۲۶۱

۲ - إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

جز این نیست که خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت [پیامبر] هر گونه پلیدی را بزاید و شما را پاکیزه گرداند. احزاب / ۳۳ بنابر تأیید منابع اهل سنت مصادیق این آیه امیرالمومنین و فاطمه و دو

مردم به اسلام باشد.^(۱) همچون شخص پیامبر، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم).^(۲) کسی که هم خدا و هم رسولش او را برگزیده باشند.^(۳)

کنکاشم را ادامه می‌دهم؛ به غدیر و واقعه غدیر خم می‌رسم و دریافتیم که امام کسی جز علی، با فضیلت‌ترین یاران رسول خدا، شجاعترین، عادل‌ترین، آگاهترین و با تقواترین افراد و

فرزندانشان امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) می‌باشد. شواهد التزیل و احقاق الحق و الدر المثنور.

۱ - وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. و پیشگامان [در ایمان] سبقت گیران [در تقوی] آنان مقربان درگاه‌اند. واقعه / ۱۰ و ۱۱.

۲ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَ آبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

پس هر کس با تو درباره او [عیسی علیه السلام] پس از آنکه به علم رسیده ای محاجه و ستیز کند، بگو: بیایید ما پسرانمان و شما پسرانمان را و ما زنانمان را و شما زنانمان را و ما خودمان را و شما خودتان را فراخوانیم. آنگاه به یکدیگر نفرین کنیم. پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران / ۶۱. در این آیه پیامبر به عنوان نفس و جان خود، علی را همراه خود برد. یعنی علی جان پیامبر است. کشف ج ۱ ص ۴۳۴.

۳ - يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ.

ای فرستاده‌ی ما، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی، پیام او را ابلاغ نکرده‌ای. (مائده ۶۷) و اینجا واقعه غدیر ایجاد شد و پیامبر امیر المؤمنین را به عنوان امام و جانشین خود انتخاب و اعلام نمود. و این انتخاب از طرف خداوند عالم بود.

رجوع شود به کتاب الغدیر تألیف مرحوم علامه امینی که در آنجا آورده‌اند که حدیث غدیر را ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ دانشمند و مؤلف معروف اسلامی سند و مدرک نقل کرده‌اند. و آن یکی از قطعی‌ترین روایات اسلامی محسوب می‌شود.

نزدیکترین اشخاص به پیامبر نمی‌تواند باشد. همان کسی که پیامبر دستش را در غدیر خم بالا برد، و فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست.^(۱)

در آن روز بود که همه، دیدند و پذیرفتند، بیعت کردند و تبریک گفتند؛ و این که بعدش چه فتنه‌ها کردند بماند...

امام بعد از علی فرزند بزرگوارش مجتبی بود و سپس فرزند دیگرش حسین و بعد از حسین ذریه‌اش سجّاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی، حسن، و بعد هم مهدی که درود خداوند و ملائکه‌اش بر جمیعشان باد. اینان عزیزترین، داناترین، پاکترین انسانهای عالم بودند و هستند.

می‌بینی چقدر لذت بخش است.

هرگز دوست ندارم از درون این دریا بیرون بیایم. دریایی چنین زلال و مرواریدهایی چنین چشم‌گیر.
دُرهایی که چون خورشید می‌درخشند و پرتو افشانی می‌کنند.

اما چه باید کرد؟! دست روزگار یکی پس از دیگری را از میان ما برد، و اکنون فقط یکی و آنهم مهدی فاطمه سلام الله علیهماست که زنده است و مردم را هدایت می‌فرماید.

۱ - الغدیر علامه امینی.

حال می‌پرسم: اگر حضرت مهدی (علیه السلام) زنده است و پس چرا او را نمی‌بینیم؟!

مرواریدی نور افشانی کرد و گفت: او غائب است و از دیده‌ها پنهان؛ لکن حضور دارد و در بین شماست، و به سبب مصالحی ایشان را اگر چه هم که ببینند نمی‌شناسند. او در پس پرده غیبت به سر می‌برد تا انسانها امتحان شوند.^(۱) و لیاقت پیدا کنند تا بار دیگر خورشید عالم تاب از پشت ابرها بیرون بیاید و حکومت کند؛ حکومتی که سرتاسرش عدل است و انصاف.^(۲)

غائب گشته که از کشته شدن در امان بماند.^(۳) و تو نگو که چرا از کشته شدن می‌ترسد؟

مگر خون او از خون پدران و جدّ بزرگوارش گرامی‌تر است؟ که در جوابت خواهم گفت:

۱ - امام موسی بن جعفر (علیه السلام): «إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ. روزگار رهایی ص ۱۳۳.

۲ - امام علی (علیه السلام): «فَيَرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلَ السَّيِّدَةِ. پس حضرت قائم (علیه السلام) عدالت واقعی را به شما نشان خواهد داد. نهج البلاغه خطبه ۱۳۸.

۳ - زرارۀ عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال یا زرارۀ لأبَدَ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبِهِ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قال: يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَوْهَى بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ. زرارۀ می‌گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: قائم باید غایب شود، عرض کردم چرا؟ فرمود: از کشته شدن می‌ترسد و با دست به شکم خود اشاره کرد. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۷ - دادگستر جهان ص ۱۴۷ - به همین مضمون روزگار رهایی ص ۱۳۷ و کمال الدین ص ۲۸۱ باب ۴۴، حدیث ۸ و ۹ و ۱۰.

امام غائب مانند پدرانش از شهادت در راه خدا باکی نداشته و ندارد. لیکن در عین حال، کشته شدنش به صلاح دین و جامعه نیست. زیرا هر یک از پدرانش که از دنیا رحلت می‌نمودند، امام دیگری جانشینش می‌شد، اما امام زمان اگر کشته شود جانشینی ندارد و زمین از حجت خدا خالی می‌گردد و آنگاه زمین اهلش را می‌بلعد.^(۱)

و این در حالی است که مقرر شده، عاقبت، حق بر باطل غالب شود و به واسطه وجود مقدس امام دوازدهم، دنیا به کام حق پرستان گردد.^(۲)

شناکنان خود را به گوشه‌ای رساندم و در فکر فرو رفتم، با خود گفتم: از این بیچارگی و بدبختی بزرگتر؟

چرا باید اینقدر ما حق شناس شویم که از دیدن جمال زیبا و نورانی امامان محروم باشیم.

می‌خواهم بگیریم، و می‌گیریم به خاطر غربت و مظلومیت؛

۱ - «لَوْ لَا لُحُجَّةٌ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»، امام صادق (ع)، کافی، ج ۱، ص ۱۷۹. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۸.

۲ - وَ تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. (قصص/۵)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَوْ لَمْ يَبِقْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ يَطْوُلُ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا». مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹؛ ج ۳، ص ۱۷ و ۷۰؛ محاضرات في الالهيات، ص ۳۹۰.

گریه می‌کنم تا شاید کمی آرام شوم؟

هرچه می‌اندیشم به نتیجه‌ای نمی‌رسم. آخر هیچ راهی برای دیدار یار نیست؟ و مگر ممکن است که نباشد؟

بالاخره باید راهی برای زیارتش باشد، به هر حال ایشان امام ما هستند و ما شیعیان‌ش. و مأموم اگر روی امام را نبیند؛ چه مأمومی است؟!

همینطور که غرق در تفکر بودم کسی را دیدم که از دور شناکنان به سویم می‌آید. گویی از همه چیز خبر دارد، پرسید: چرا اینقدر ناراحتی؟ برای چه گریه می‌کنی؟

علتش را بیان نمودم. لبخندی زد و گفت: همین! نگرانیت همین است؟! گفتم: آری.

حال که حس می‌کنم امامی این چنین مهربان و عزیز دارم، نمی‌توانم فراغش را تحمل نمایم.

می‌خواهم ببینمش، و دردم را دوا کنم. می‌خواهم ببینمش. آرام به صورتم نگاه کرد و اشکهایم را با دستانش پاک نمود و گفت:

چرا نتوان دید؟ چه بسیار انسانهای خود ساخته و صادقی که ذره‌ای احتمال دروغ گفتن در آنها نیست، گفته‌اند که ایشان را دیده‌اند انسانهای پاکی چون، سید بن طاووس‌ها، شیخ

مفیدها، علامه بحرالعلوم‌ها، مقدس اردبیلی‌ها و آیه‌الله مرعشی نجفی‌ها و امثال این بندگان شایسته خدا. درست است که در غیبت کبری به سر می‌بریم، اما بدان که می‌شود ایشان را زیارت نمود.

هنوز سخنش تمام نشده بود که پرسیدم: از چه راهی؟ چگونه؟ راهش را به من بگو!

بار دیگر لبخندی زد و گفت: مثل اینکه خیلی عجله داری! گفتم: چرا که نه، چنان مشتاق دیدارش هستم که از بیان اشتیاقم عاجزم.

آرامم کرد و گفت: تشرف به محضر مقدس بقیه‌الله مسئله‌ای نیست که انسان بتواند با ریاضت و دعا و حتی با ده‌ها سال عبادت، آن را بدست آورد. زیرا که آن امام، نعوذبالله نه تسخیر می‌شود و نه منتظر این است که ما ریاضت بکشیم، تا ظاهر خود را به ما عیان کند.

ولی بدون تردید اگر آن حضرت را بشناسیم و اعمال و افکار و معارف او را میزان تربیت خویش قرار دهیم و قدم به قدم با آن مقام مقدس سنخیت روحی پیدا کنیم؛ عشق و محبت او را در دل خویش جای دهیم و در دل به روی غیرش ببندیم، شاید اراده فرماید و ما را به دیدار خویش مفتخر گرداند، چون

همیشه بدن تابع روح است نه بعکسش.

آری! راه دیدار ساده است، اما معرفت می‌خواهد و همّت بلند.

بزرگی می‌گفت: شرطش انجام واجبات است و ترک محرّمات، آن وقت است که ایشان به دیدار شما می‌آید.

و بدان که تشرّف به محضر مبارک امام عصر ارواحنا فداه به چهار گونه محقق می‌شود.

اول: آن که حضرت را در خواب زیارت کنند که شاید خیلی از شیعیان بدین طریق موفق به زیارت حضرتش شده باشند.

دوم: در عالم مکاشفه - که بسیاری نیز به این نحو خدمت حضرت رسیده‌اند - به این طریق که وقتی روح تقویّت شد و توانست جنبه‌های حیوانی را تحت قدرت خود در آورد و یا خود را مالک بر بدن و صاحب اختیار آن قرار دهد، زمینه مکاشفات برای شخص به وجود می‌آید و گاهی به خصوص پس از عبادتهایی با حضور، حالتی به او دست می‌دهد که خود نمی‌داند چه شده است؛ خواب بوده یا بیدار، چشمش باز بوده یا بسته؛ ولی حقایقی برایش کشف می‌شود، ارواح و ملائکه با او صحبت می‌کنند، ائمه اطهار (علیهم السلام) را می‌بیند و از

آنها مسائل علمی و مشکل، سؤال می‌کند و جواب هم می‌گیرد.

سوم: تشرّف به محضرامام عصر (علیه السلام) و ملاقات در بیداری است، که با همان جسم ظاهری، آن حضرت را می‌بیند. این طریق خود سه صورت دارد. اول اینکه ممکن است آن حضرت را در همان وقت نشناسد اما بعداً متوجه شود. دوم اینکه بعد هم متوجه نگردد و سوم اینکه در همان حال حضرت را بشناسد.

و چهارمین نحوه‌ای که ممکن است انسان خدمت امام عصر (علیه السلام) مشرّف شود این است که، بتواند با آن حضرت ارتباط روحی برقرار کند. یعنی روح آن بزرگوار را بشناسد و کیفیت ارتباط روحی را بداند و همیشه با آن حضرت در ارتباط باشد؛ گوش، چشم و زبان روحش باز شود و خود را در همه حال در محضر مقدس آن حضرت ببیند.

به هر حال بدان که مهم دیدن نیست، مهم چگونه دیدن است. چه بسیار ابوسفیانها و ابوجهل‌هایی که خورشیدهایی همچون مهدی (علیه السلام) و بلکه بالاتر از ایشان را دیده‌اند. و درک ننموده‌اند و چیزی عائدشان نشده است.

چنان محو شنیدن سخنان آن غریبه شده بودم که خدا

می‌داند. سراسر وجودم را امید فراگرفته بود. چنان شوق دیدار امام زمانم در من شدت یافته بود که بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر گشته و دمامم این زمزمه را بر لب داشتیم؛ می‌خواهم ببینمت. می‌خواهم ببینمت.

صدای زیبا و نازنینش بار دیگر در جانم طنین انداز شد، گفتم: حال که چنین مشتاق دیداری، راههایی به تونشان می‌دهم که اگر انجام دهی به خواست خدایه هدفت خواهی رسید. اما ابتدا باید بدانی که برای قدم برداشتن و به مقصد رسیدن باید مقدماتی فراهم نمود و توشه‌هایی ذخیره کرد.

گفتم: هرچه باشد انجام می‌دهم هر مقدمه‌ای بخواهد فراهم می‌کنم.

گفتم: باید که به جد مشتاق دیدارش باشی و پافشاری کنی. و خدا را شکر که تو اینگونه‌ای، اما این جدیت تنها کفایت نمی‌کند.

آنکس که مشتاق است، باید تمام واجباتی که بر عهده اوست انجام دهد و کوچکترین کوتاهی در انجام آنها نداشته باشد. باید به طرز خاص و ویژه‌ای به نماز، روزه، خمس، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، حج، جهاد، تولی، تبری بپردازد.

به علاوه مراقب باشد که هیچ فعل گناه و عمل حرامی از او صادر نگردد. مراقب زبان، چشم، گوش، و اعضاء و جوارح خود باشد.

و چه بسیار تلاشهایی که به واسطه انجام یکی از این محرّمات بی‌ثمر و بی‌نتیجه می‌ماند. بدان که تنها سفر کردن در این راه پر خطر است، این راه راهی است که مرشد می‌طلبد، استادی رهرو و راهبر، از او کمک و راهنمایی بگیر، که او رفیق راحت شود و کمک حالت.

مبادا خود سری کنی که نتیجه‌اش هلاکت است و فلاکت. سعی نما که در طول این مسیر همیشه همراه با قرآن باشی که راهنمایی بزرگ و مهربان است.

حال این مراحل را برایت بازگو می‌کنم. به خاطر بسپار و همیشه به یاد داشته باش.

مرحله اول: کسیکه مشتاق دیدار است می‌بایست برای این مهم قصد اربعین نماید. یعنی چهل شبانه روز دستورالعملی را نصب العین خویش سازد. چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند: *مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ*^(۱) و این اعمال را بهتر

۱ - کسی که خالص کند خود را برای خداوند در چهل صباح جاری می‌شود چشمه‌های حکمت

است که با غسل شروع کند.

مرحله دوّم این که: اگر ازدواج نموده است توجّه داشته باشد که در این مدت آمیزش نداشته باشد، اگر چه خلوت کردن مانعی ندارد.

مرحله سوّم این است که: ما یحتاج و مؤونه این چهل شبانه روز را از مال پاک و طاهر تهیه نماید. از مالی که حرام در آن نباشد و خمس و زکاتش داده شده باشد.

مرحله چهارم اینکه: در خوردن و آشامیدن اسراف نکند و از مال و غذای شبیه ناک هم پرهیز نماید.

مرحله پنجم اینکه: مبدا از کسب و کاری که از آن امرار و معاش می‌کند صرف نظر نماید. بلکه باید تمام کارهای روزانه‌اش را انجام دهد.

مرحله ششم اینکه: جز به ضرورت سخن نگوید.

مرحله هفتم: از خواب زیاد اجتناب کند.

مرحله هشتم اینکه: از خطایا و معاصی که احیاناً مرتکب می‌شود سریعاً توبه نماید.

و نهم؛ دائم الوضو باشد.

کسیکه در این راه قرار می‌گیرد باید بداند که چگونه اذکار را

بگوید، او باید هم تلفظ ظاهری دقیق و درستی داشته باشد و هم توجه به معانی و باطن الفاظ.

زبانش را با ذکرها مأنوس سازد، معانی ذکر را بداند و آن را به باطن خود انتقال دهد.

و چنان الفاظ و معانی را بر باطن خود مسلط کند که اگر آن را به زبان آورد، دم و بازدمش نیز همان ذکر را بگوید. و اگر زبان از ذکر باز ایستاد، دردم و بازدمش توقفی ایجاد نشود و سعی کند ذهنش را نیز به آن متذکر سازد و آنگاه در تعقیب نمازهای واجب روزانه‌اش هفتاد و هفت مرتبه بگوید: *أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ*؛ و در تمام طول مسیرامام خویش رابه زیبایی صدا کن و با کلامی زیبا و دلنشین و شمرده نام مقدسش را بر زبان آور و با اسماءش ارتباط برقرار کن.

و سعی کن که تمام وجودت با زیانت هماهنگ شود و هم‌سخن. و بگوید:

یا صاحب الزّمان. یا بقیة الله می‌خواهم ببینمت.

آری به مهدی فاطمه (سلام الله علیهما) بگو که: می‌خواهم

ببینمت.

که صادق آل پیغمبر فرمود: هرگاه کسی از شما تمنّای دیدن

قائم (علیه السلام) را داشت، و آرزویش چنین بود، عاقبت آن

حضرت را می‌بیند.^(۱)

تمام حرفهایم را برایت در چند کلمه خلاصه می‌کنم که خوب به خاطر بسپاری:

معرفت، اخلاص، توجّه، اشتیاق، ایمان و عمل صالح و مطمئن باش که او را به خواست خدا خواهی دید. بعد از شنیدن سخنان نورانی‌اش، به عمق دریا رفتم و صدفی را صید نمودم و آن را گشودم، مرواریدی درخشان در آن بود که بر صفحه دلش با زیباترین خطها نوشته شده بود:

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.^(۲)

مرد است و محبوبش.

«نیکو صدایش کن»

۱ - روضه کافی ج ۸، ص ۲۳۳ - ح ۳۰۶.

۲ - کنز العمال ج ۹ ص ۱۱ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۴۳.

به چشمان آن کسی نظاره کن که در غیبت شبیه هود است و در دور بودن از قوم به صالح. به ابراهیمی دیگر نگاه کن که همانند او حمل و ولادتش مخفی بود، کسی که همچون اسماعیل به ولادتش بشارت داده شد.

او همانند اسحاق است که چون مردم از ولادتش مایوس گشتند به دنیا آمد.

به جمال مردی نگاه کن که فرشتگان یاریش می کنند چنانکه به لوط یاری می‌رسانند. به یعقوبی دیگر نظر کن که از فراق یوسف از فرط گریه چشمانش سفید گشت به یوسفی زیبا رو، به کسی که همچون خضر والیاس طویل العمر است به ذوالقرنینی دیگر که حجّت خدا بر مردم بود.

ای چشم خوب نظاره کن تا جوانی نیکو منظر را بعد از غیبتی طولانی ببینی همچنانکه مردم یونس و شعیب را اینگونه دیده اند.

به موسی بنگر که از میان مردم زمانش دو بار غیبت نمود. به کسی نگاه کن که همچون هارون به آسمان رفت و بازگشت، به یوشع که خورشید جهان تاب برایش به عقب برگشت. ای چشم بین و تعجب نکن، به حزقیل و جرجیس بنگر که

عصارة خلقت

به کجا و به چه سمت و سویی می‌روی؟! ای نفس! چرا فرمان نمی‌بری؟! چشم به چه دوخته‌ای؛ به هیچ؟! ای چشم! کمی آرام باش، صبر کن و تلاش؛ تا مفتخر شوی چشمانی را ببینی؛ چشمانی که چشم عالم به او دوخته شده. چشمانی که چشم امید اولیاء خدا به او دوخته شده، همان چشمانی که زیباترین چشمان عالم است.

به دیدگان کسی نگاه کن که در خلافت الهی با آدم و داوود (علیها السلام) شباهت دارد، و با شیث در کتمان علم و در طول عمر با نوح؛ همان که با ادریس در جایگاه والایی از آسمان قرار دارد.

خداوند حیّ و قیوم آن حیات بخش و میراننده عالم روح مردگان را برایشان زنده می‌کرد.

ای چشم تو دیده ای سلیمان را که در کودکی و خردسالی به خلافت رسید، حال آماده شو تا سلیمانی دیگر بینی. نمی‌دانم آصف را می‌شناسی که علمی از کتاب به همراه داشت بدان که او همان آصف هست.

آنکه همانند دانیال است که شیران درّنده قصد کشتنش کردند و او ایمن شد، عزیر نبی وقتی به سوی قومش بازگشت تورات را آنطور که بر موسی بن عمران نازل شده خواند او هم می‌آید و قرآن را زنده می‌نماید.

او صبری همچو ایوب و مادری همچو مادر عیسی دارد، بهترین زنان زمانشان، او همان کسی است که فرشتگان صدایش می‌کنند چنانکه ذکریّا را صدا می‌نمودند. و همچون یحیی در شکم مادر سخن می‌گفت.

ای چشم بین و خوب بنگر. او صورت و سیرتش، اسم و کنیتش همچون خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) است. همچون پدرش علی است در شجاعت در حلم چونان حسن مجتبی و با جدّش سید الشهداء در احیای امر به معروف

و نهی از منکر شباهت دارد. او در عبادت همچون سجّاد است و در صورت همچون باقر؛ و در علم چون صادق است و در کظم غیض همچون کاظم و در ریاست همانند رضا است و در امامت چون جواد و در هدایت همچون هادی است و همچون پدر در تنگنا و مثل مادرش زهرا عصمت کبری دارد. ای چشم بین عصاره خلقت را، اوست وارث انبیاء و اولیاء الهی.

عجب نامی است، مهدی!

اهدنا الصراط المستقیم. همان عبارتی که بر زبان آوردنش با صدق و صفای نیت ده بار در شبانه روز واجب گشت! همان جمله‌ای که نیاز به فهمیدن دارد، محتاج به دقت است.

چرا از خداوند عزیز می‌خواهیم که به راه راست هدایتمان کند؟! مگر ما ره گم کرده‌ایم؟! و مگر ما در راه راست نیستیم؛ که چنین سخن می‌گوئیم؟! می‌گوئید نه؛ ما در راه حق هستیم لکن از خداوند متعال باقی ماندن و ثابت قدم شدن در راهش را خواستاریم.

می‌پرسم: مگر این چه راهی است که باید در آن قرار گرفت؟! آیا نمی‌شود در راه دیگری بود و به هدایت و سعادت و کمال رسید؟ و اگر نمی‌شود چرا فقط یک راه؟! می‌گویید: مگر می‌توان برای کسی که نقطه مبدا و شروعش مشخص و نقطه پایان و مقصدش معین است راهی

جز یک راه ترسیم نمود، مگر می‌توان برای رساندن دو نقطه معین جز یک خط مستقیم کشید، که آن خط کوتاهترین و دقیق‌ترین مسیر باشد.

می‌پرسم: تنهایی نمی‌شود در آن راه قرار گرفت؟ می‌گویند: خیر، مگر نمی‌دانی «نا» برای متکلم مع الغیر است نه متکلم وحده، و تو خواهان هدایتی نه فقط از برای خود که هدایت طلبی از برای خویش است و دیگران.

و دیگر اینکه: اگر می‌توانی با کسی باشی چرا تنهایی؟! و مگر نگفته‌اند: الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ، و بدان اگر راه یکی است محال است راهپویان یکی یکی باشند.

می‌پرسم: مگر چه کسانی در این راه قرار دارند؟ می‌گویند: به معرفی خدا می‌گوییم:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.^(۱)

می‌گوییم: چه نیکو جوابی؛ فهمیدم که من باید تابع و پیرو و مطیع این چهار دسته باشم و هم اینکه آنها مرا تنها نمی‌گذارند

و در این راه همراهم هستند، اما می‌پرسم؛ اکنون که به راهنمائیشان نیاز دارم کجایند؟ آنها را چگونه درک کنم؟ می‌گویند: انبیاء، ائمه معصومین و شهدا در اختیار ما نیستند ولی یک دسته دیگر هستند. همان افراد شایسته و برجسته‌ای که با انجام کارهای مثبت و سازنده و مفید و با پیروی از اوامر انبیاء و اولیاء و شهداء به مقامات بالائی رسیده‌اند که همان صالحین هستند.

می‌پرسم: چرا باید از صالحین تبعیت کنم؟ و یا در این راه که ظاهراً پر مخاطره هم هست همراه شوم؟ می‌گویند: زیرا که آنان هدایت شده‌اند و کسی که راه را می‌داند از برای کسیکه راه را گم کرده، امام است و راهبر.

می‌پرسم: مگر هر صالحی مصلح هست که بتواند کار مرا اصلاح کند و دست مرا در این صراط بگیرد؟ می‌گویند: اگر همه آنها نتوانند چنین باشند حتماً امامشان که مصلح کل عالم است می‌تواند!

می‌پرسم؛ امامشان کیست؟ می‌گویند: او تنها کسی است که می‌تواند اهل تورات را با تورات، اهل انجیل را با انجیل و اهل زبور را با زبور و اهل فرقان را با فرقان هدایت کند.

او تنها کسی است که همه اموال از همه نقاط جهان به نزدش جمع می‌شود، او تنها کسی است که ظاهر و باطن زمین یعنی گنجهای درونی و مخفی و امکانات مادی بیرونی و ظاهری در اختیارش قرار می‌گیرد.^(۱)

او تنها کسی است که ۲۷ حرف علم را به بشر عرضه می‌کند در حالیکه تمام انبیاء و اولیاء دیگر فقط دو حرف علم را به بشر عرضه داشتند.^(۲)

آری او به تمام علوم مخفی مانده از بشر هدایت شده. می‌گویم: نامش چیست؟ گویند: مهدی، یعنی هدایت شده. به خود گفتم: که دیگر هیچ نگو؛ با شنیدن نام زیبایش چنان آرامشی گرفتم که وصف ناشدنی است. عجب نامی است، مهدی.

اما؛ بگو، بگو که می‌خواهم بیشتر بدانم. بگو که سالها تشنگی ام را با زلال پاک نامش سیراب کردم. بگو که می‌خواهم با آن نام بخوانمش، بگو که می‌خواهم با ذکر نامش جان مرده‌ام را زنده کنم. بگو که می‌خواهم صدایش کنم، بگو که می‌خواهم

۱ - منتخب الاثر/ ۴۷۲، باب سوم از فصل هشتم.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶. از خرائج قطب راوندی.

تمام عمر خدمتش باشم، بگو که وقتی او را دیدم می‌خواهم بدون معرفی بشناسمش. بگو که می‌خواهم با نام زیبایش (مهدی) صدایش بزنم. که او هدایت کند به راهی که خود هدایت شده است...

قائم آل محمد (علیه السلام)

چقدر سخت است! نام بردن از کسی که نیک منشان انتظارش را می‌کشند! و چقدر آرام بخش است سخن از کسی که تسکین دهنده دل پر از درد تمام دردمندان عالم است! و چقدر زیباست نوشتن برای کسی که نوشتن نامش نورانیت به قلم و نوشتار می‌دهد! سیاهی نوشته با وجود نامش چنان روشن و منور می‌شود که چشمانی نورانی و افکاری روشن می‌توانند آنرا بخوانند و درکش کنند.

تاریخ سراسر غم است و افسوس، تماماً درس است و عبرت، سکوت است و فریاد. سکوتی که نصیب متفکران و فریادی که نصیب منتظران می‌شود.

نمی‌دانم که دنیا؛ آری همین دنیای خاکی چه دیده و چه کشیده؟! که اینچنین رنگ پریده گشته، قطعه‌هایی از این عالم خاکی زمینهای از آسمانند، زمین‌هایی بهشتی، زمین‌هایی همچون طور، قدس، کعبه، خم، کربلا، دو کوهه و... و چه

حرفها دارند با انسانهای خاکی خاکی.
 ای کاش که در وجود ما خاکیان هم قطعه‌هایی از بهشت
 بود، که هست ولی هنوز کشف نشده!
 آری هنوز حسّشان نکرده‌ایم.
 که ای نفس! وقت تنگ است، به خود بیا که بینی همه عالم
 طور است. قدس است، کربلاست.
 ای نفس! به خود بیا و گمشده‌ات را طلب کن، گمشده‌ای که
 تاریخ صدایش می‌زند.
 گمشده‌ای که مظلومان عالم انتظارش را می‌کشند، بگرد،
 جستجو کن.
 جستجو نما، تا پیدایش کنی، درکش نمایی، بشناسی اش و
 صدایش کنی.
 به سال شصت و یک هجری قمری برگرد، به سرزمینی
 کربلا نام، شاید که آنجا باشد.
 عاشورا! رأس بر فراز نی، و زنجیرهای داغ.
 عاشورا! لبان از عطش خشکیده و زمین سیراب از خون.
 عاشورا! آب در مشک و دستانی بر زمین افتاده.
 عاشورا! حسین، عباس، علی اکبر، زینب (علیهم السلام) و وظیفه.

بدان که گمشده‌ات در عاشورا است، خوب بگرد، حتماً
 پیدایش می‌کنی.
 دنبالش بگرد که عاشورا و کربلا گمشده‌ات را خوب
 می‌شناسند.
 نزدشان برو و به سخنانشان گوش فراده تانسان او را به تو
 بدهند، تا گمشده‌ات را به تو نشان بدهند.
 خوب گوش کن، آیا نمی‌شنوی؟ صدای العطش، العطش
 های طفلان حسین (علیه السلام) را.
 آری! باید بشنوی صدای بلند این الطّالبِ بدم المقتولِ بکربلاء.
 این صدای ملائک است؛ این صدای گریه و زاری عاشقان و
 شیفتگان و محبّان حسین (علیه السلام) است که گمشده‌ات را
 می‌خوانند. کجاست منتقم خون حسین (علیه السلام)؟ کجاست؟
 تردید به خود راه مده، این صدای ملائک است که می‌گیرند
 و می‌گویند. الهنا و سیدنا آیا از کشته شدن برگزیده و فرزند
 برگزیده‌ای از خلق خویش غافلیم؟!
 و این کلام خداست، آرام باشید؛ ای پاکان درگاه، ضجّه
 نزنید، و قرار بگیرید. قسم به عزّت و جلالم که از آنان انتقام
 می‌گیرم. منتظر بمانید که قائم آل محمد (علیه السلام) به زودی

می‌آید و انتقام خون حسین را می‌گیرد.

آری! در این دنیای پر مشغله، در این دنیای پر نیرنگ و حيله. دیگر این صدا به گوش هر کسی نمی‌رسد. دیگر کسی به یاد یار نیست!

اما حال که نامش را آموختی و او را شناختی، صدایش کن و بخوانش، با نام قائم، که ظاهر می‌شود در حالیکه او را فراموش کرده‌اند.

بخوان به نام زیبای قائم که می‌آید و قیام می‌کند و حکومت عدل جهانی ایجاد می‌نماید.

بخوان او را به نام مقدس قائم که می‌آید و انتقام خون سید الشهداء (علیه السلام) را می‌گیرد.

بخوانش به نام منور قائم که ذکر و یادش در دلت مرده بود و اکنون زنده گشته.

بخوان به نام فراموش شده قائم که دیگر فراموشش نکنی.

بخوان او را به نامی که طور و قدس و کعبه و غدیر خم و کربلا و دو کوهه با آن نام پاک و مقدس صدایش می‌کنند.^(۱)

۱ - منابع: مفاتیح الجنان - دعای ندبه؛ معانی الاخبار ص ۶۵؛ بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۸ و ۲۹؛ منتخب الاثر ص ۵۰۶؛ نجم الثاقب ص ۶۵؛ نام محبوب ص ۱۲۵ الی ۲۸.

که ای یار کجایی؟

نمی‌دانم! آیا دلی هست که به خاطر کسی یا چیزی نلرزد؟! آیا ممکن است قلبی باشد و به خاطر کسی یا چیزی نتپد؟! و چقدر سخت است! دور افتادن از محبوب و ندیدن روی معشوق.

هر کسی گمشده‌ای دارد و به دنبال گمشده اش می‌گردد، تا شاید روزی او را بیابد.

می‌گردد و نگران است، می‌گردد و امیدوار است. می‌جوید و ناراحت است و جستجویش می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گردد و می‌پرسد.

تمام حس و فکر و ذهنش را به یکجا متمرکز می‌کند، تا شاید نشانی از یار بیابد.

به این طرف آن طرف می‌دود و صدایش می‌کند.

بس طعنه ز هجران رخ یار شنیدیم

از بارگران غم ایام خمیدیم

ما تشنه دیدار جمال رخ یاریم
 زین روی از این کوی به آن کوی دویدیم
 کجاست خورشید عالم قلبم؟ کجاست ماه شب تارم؟
 کجاست گرمای سُویدای وجودم؟
 به هر کس که می‌رسد از یار می‌پرسد. آنوقت که از دنیا و
 دنیازدگان قطع امید می‌کند، رو به خدا می‌آورد و یارش را از او
 طلب می‌نماید. اللَّهُمَّ عَجِّلْ...!!
 بعد می‌فهمد که محبوبش در کنار اوست، آری! تو
 می‌فهمی که محبوبت در کنارت است، همراه توست!
 با توست و به دنبال توست. و او تو را صدا می‌زند. و تو را
 به سوی خودش فرا می‌خواند.
 از تو نگرانتر و گریانتر!
 می‌فهمی که هرگز فراموش نکرده و این تو هستی که راه
 را گم کرده‌ای، و این تو هستی که در حجابی نه‌او.
 و باز صدایش می‌کنی که ای یار کجایی؟! چقدر انتظارت را
 بکشم؟! یازده قرن بی‌قراری کم نیست.
 می‌گوید: دعا نما که بیایم؛ من از شما بی‌قرارترم.
 می‌گوید: من بیشتر از شما به انتظار گشایش کارهایتان

هستم، اگر چه که شما به انتظار ظهور من هستید.
 من غایبم و این به معنای عدم حضور نیست، که من شاهد و
 ناظر و حاضر بر شمایم.
 چرا با زیباتان صدایم می‌کنید، اما با اعمال و رفتارتان کس
 دیگری را می‌خوانید؟!
 می‌گوید: می‌دانید چرا منتظرم می‌خوانند؟! و خود به
 جواب خویش می‌نشیند و با کامی لرزان و اشکی ریزان
 می‌فرماید:
 غیبتم طولانی می‌شود و منکرانم به سبب این غیبت،
 محبین و منتظران مرا مسخره می‌کنند و بسیاری دیگر برای
 ظهورم تعیین وقت می‌کنند و افرادی به سبب عجول بودنشان
 هلاک می‌شوند.
 می‌گوید: مبادا که تو در این سه گروه باشی و به امر خدا تن
 در ندهی، تسلیم باش و راضی که از منتظرانم شوی.
 و آنگاه تو می‌خوانی‌اش، اَيْنَ الْمُتَنَتِّرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَ
 الْعُوجِ؟!^(۱)

۱ - منابع: مفاتیح الجنان (دعای ندبه)؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ نجم الثاقف ص ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۴.

بخوانش که بیاید

ای نفس بیا عهد ببندیم که دیگر ملائک آسمان گریه نکنند
و اشک نریزند. بیا عهد ببندیم که دل صاحب زمان را نلرزانیم.
بیا عهد ببندیم که باعث گریه کردن و محزون شدن
مولایمان نشویم.

ای نفس بیا عهد ببندیم که دیگر لحظه‌ای به غفلت
نگذرانیم.

دیگر فرصتی نمانده، راه دراز است و طولانی. و بهترین
یاران ره یافتگانند.

آنان که تو را می‌خوانند نرنجشان که بخوانشان!

تشنه به سوی آب و خود تشنه تشنه است آب

خدا گدا گدا کند، گدا خدا خدا کند

بشناس ره پویان حق را تا در صفشان قرارگیری، و در

کنارشان بمانی.

عهد ببند تا اهل شوی، توبه کن تا پاک شوی و اشک بریز تا

نورانی گردی، و صدا کن تا بشنوی نوای دلنشین یار را.
یار فراموش نکرده و نمی‌کند، از تو دور نگشته و
نمی‌شود، یار از تو غایب نشده و نمی‌شود.

ای نفس! این تویی که به دنبال همه کس و همه چیز
می‌روی جز یار.

ای نفس! به خود بیا که وقت تنگ است. به خود بیا که
بشنوی صدای مولایت را:

بارها من بر شما کردم سلام

پاسخی نشنیدم اما یک کلام

شیعیان گردید اینک یار من

کویکی گردد دگر غمخوار من

دست بردارید دیگر بر دعا

هم ظهورم را بخواهید از خدا

جملگی بهر فرج آوا کنید

با دعواتان قفل غیبت وا کنید

آری! این صدای مولایت مهدی فاطمه (علیهما السلام)

است که تو را می‌خواند و تو را می‌خواهد.

به ندایش لبیک گو، که او به انتظار لبیک توست و از همین

رو او را منتظر می‌خوانند.
 همان که می‌فرماید: فرج من گشایش و فرج در احوالات و
 حالات شماست.
 ای نفس! صدایش کن و بخوانش که بیاید و عدل را برپا
 کند.

بگو: زیباترین کلام عالم را بگو:
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

«نشانم ده نگاهت را»

داستان

آیا ممکن است که این مرد مولایم صاحب الزمان علیه السلام را دیده باشد؟ ظاهرش که نشان می دهد انسان وارسته و خوبی است. مدتی است به مغازه اش می روم و میوه و سبزی مورد نیاز را از او می خرم و قصد دارم به این ترتیب با او بیشتر آشنا شده تا بتوانم در فرصتی مناسب با او دوست شده و از او بپرسم که آیا آنچه دیگران در موردش می گویند درست است یا نه؟!

بعد از مدتی با او دوست شدم، اما هنوز فرصتی مناسب پیش نیامده که در رابطه با آن خبر شریف سخن بگویم. تا اینکه توفیق شد یک شب چهارشنبه به مسجد سهله بروم. تا هم نماز معروف به استجاره را بخوانم و کمی هم به عبادت بپردازم.

مشغول بودم که ناگاه چشمم به همان شخص بقال افتاد. فرصت را غنیمت شمرده و به نزدش رفتم و خواستم تا امشب را با او باشم.

در کنار هم مشغول به عبادت و اعمال مخصوص در آن مسجد بودیم. بعد از اتمام آن اعمال تصمیم گرفتیم که به

اول:

مداومت بر اعمال نیک و عبادات مشروع؛

مداومت بر اعمال نیک و عبادات مشروع و سعی و تلاش در انابه و تضرع در مدت چهل شبانه روز جهت دیدن روی نورانی و مبارک حضرت بقیه الله الاعظم روحی فداه وسیله ای کارآمد است و علما و صلحای بسیاری به تجربه آن دست زده و به نتیجه رسیده اند.

مانند: چهل شب چهارشنبه رفتن در مسجد سهله یا چهل شب جمعه رفتن در مسجد کوفه با اشتغال به عبادت و تضرع به درگاه پروردگار متعال.

مسجد کوفه برویم. البته رسم آن زمان هم این بود که؛ هر کس قصد بیتوته را داشته باشد باید بعد از انجام دادن اعمال مسجد سهله به مسجد شریف کوفه برود؛ زیرا در مسجد سهله امکان ماندن نبود؛ نه ساختمانی بود نه آبی نه خدمه‌ای، به هر حال به مسجد شریف کوفه رسیدیم و بعضی از اعمال آنجا را نیز به جای آوردیم و در قسمتی از مسجد نشستیم. فرصتی خوب پیش آمده بود که حرفم را به او بزنم و سؤالی را که مدتی در ذهن داشتم از او بپرسم، لذا از او خواهش کردم تا سؤالم را جواب دهد.

بعد از اینکه درخواستم را قبول کرد، گفت:

مدّتی بود که از اهل علم و معرفت و دیانت شنیده بودم که هر کس چهل شب چهارشنبه، پی در پی و به نیت دیدن روی دل آرای حضرت مهدی (علیه السلام) به مسجد سهله برود و در آنجا به عمل استجاره مشغول باشد به هدفش خواهد رسید، ان شاء الله. لذا منم به این عمل مشتاق شده، قصد کردم که آن را انجام دهم، هر شب چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتم و نماز استجاره می‌خواندم و این کار را تا مدّت قریب به یک سال انجام داده، بدون اینکه در این مدّت برایم مانعی

پیش بیاید، چه بارانهایی که آنها را به جان و دل خریدم تا به هدفم برسم. تا اینکه یک عصر سه شنبه طبق عادت از نجف اشرف که محل زندگی و کسب کارم بود پیاده به طرف مسجد سهله راه افتادم فصل زمستان بود و هوا بسیار سرد و ابرها متراکم و آسمان و فضا تاریک، بعد از طی مسافتی کم کم باران باریدن گرفت، نزدیک مسجد رسیدم و مطمئن بودم که بر حسب عادت مردم در آنجا هستند خورشید غروب کرده بود و رعد و برق شدیدی هم در آسمان سر و صدای زیادی ایجاد کرده بود.

ترس زیادی سراسر وجودم را فرا گرفته بود، داخل مسجد شدم و دیدم که هیچکس در مسجد نیست و من تک و تنه‌ایم. بر شدّت ترسم افزوده شد. به خود گفتم بهتر است بعد از خواندن نماز مغرب و عمل استجاره سریع به طرف مسجد کوفه بروم و شب را در آنجا بگذرانم برخاستم و نماز مغرب را خواندم، در حالی که هنوز ترس در وجودم بود، عمل استجاره را انجام داده و دعای آنرا که از حفظ بودم خواندم در همین حین بود که متوجه مقام شریف صاحب الزمان صلوات الله علیه در مسجد سهله شدم، دیدم در آن مکان روشنایی

کاملی است همانطور که به آن نگاه می‌کردم صدای قرائت نماز گزاری را شنیدم، از آن صدای دل نواز آرام شدم و در دلم چنان شور و شعفی ایجاد شد که قابل وصف نیست. اول گمان کردم که در آنجا بعضی زوّار هستند که من اول ورودم متوجه آنها نبوده‌ام.

عمل استجاره را با آرامش خاصی به پایان رساندم و به طرف مقام حضرت رفتم در آنجا روشنایی عجیبِ عظیمی بود، هر چه به این طرف و آن طرف نظاره کردم خبری از شمع و روشنایی نبود.

چشمانم به سید جلیل و پر هیبتی افتاد، که لباس اهل علم به تن داشت و مشغول نماز خواندن بود. دلم متمایل به او شد و همین طور به قدّ و قامت او نگاه می‌کردم، به نظرم رسید که او اهل نجف نیست و از راه دوری آمده؛ به خواندن نماز امام زمان علیه السلام و نماز زیارت مشغول شدم. و چون از نماز فارغ گشتم قصد کردم تا به نزد او رفته و بخواهم که با یکدیگر به مسجد کوفه برویم اما هیبت او مانع این کار شد به بیرون از مسجد آمدم، هوا به شدت تاریک بود صدای رعد گوشم را آزار داد و باران نیز همچنان می‌بارید.

به داخل مسجد برگشتم، که ناگاه آن سید رویش را به بسوی من کرد و در حالی که تبسمی بر لب داشت با لحنی مهربان به من فرمود: می‌خواهی با هم به مسجد کوفه برویم؟ گفتم: آری ای سید بزرگوار عادت ما اهل نجف چنین است که بعد از مسجد سهله به مسجد کوفه می‌رویم. با آن جناب از مسجد بیرون آمدیم و رهسپار مسجد کوفه شدیم.

آرامشی وصف ناشدنی سراسر عالم وجودم را فرا گرفته بود و از سخنان آن سید عزیز بسیار خوشحال و مسرور بودم. در روشنایی حرکت می‌کردیم و هوا هم بسیار مطبوع و زمین خشک بود، اما من غافل بودم که تا لحظاتی قبل هوا سرد و تاریک و بارانی بود.

به مسجد که رسیدیم، متوجه شدیم که درب مسجد بسته است، در زدم، خادم از پشت در پرسید کیستی؟ گفتم: باز کن، زائرم.

پرسید از کجا آمده‌ای، در این تاریکی و شدت باران؟ گفتم از مسجد سهله.

تا خادم در را گشود برگشتم تا به آن سید جلیل تعارف کنم که وارد شود، اما او را ندیدم.

در تعجبی عمیق فرو رفته بودم که ناگاه متوجه شدم هوا به شدت بارانی و سرد است، فریاد زدم: یا سیدنا و مولانا بفرمایید، در را باز کردند، اما اثری از او نبود. در همان مدت کوتاه از شدت سرما و باران به خود می‌لرزیدم.

داخل مسجد شدم، در آن موقع بود که از خواب غفلت بیدار شدم خودم را ملامت و سرزنش کردم چگونه ممکن است این همه آیات الهی را بینم و متوجه سرور عالم حضرت مهدی علیه السلام نشوم.

آری به آرزویم رسیده بودم، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء.^(۱)

۱ - حکایت سی و دوم از کتاب نجم الثاقب.

دوم:

عملی پس از نمازهای واجب

از اعمال مخصوصه برای حاجت مذکوره‌ای که هم مختص به امام زمان علیه السلام می‌باشد هم درباره سایر ائمه بلکه انبیاء علیهم السلام نیز می‌باشد همان راهی است که سید جلیل ابن باقی در مصباح از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمود: هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه، این دعا را پس بدرستیکه او خواهد دید امام «م ح م د» ابن الحسن علیه و علی آبائه السلام را در بیداری یا در خواب.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيَّنَمَا كَانَ وَ حَيْثُمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا عَنِّي وَ عَن وَالِدَيْ وَ عَن وَلَدِي وَ إِخْوَانِي التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ وَ زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مَا أَحْضَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ وَ مَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ

بَيَعَهُ لَه فِي عُنُقِي لِأَحْوُلٍ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ
 أَنْصَارِهِ وَنَصَارِهِ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُمْتَلِئِينَ لِأُؤَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ فِي
 أَيَّامِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ
 الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ
 قَبْرِي مُؤْتِزِرًا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قِنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ
 الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ
 الْحَمِيدَةَ وَأَكْحُلْ بَصْرِي بِنُظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ
 مَخْرَجَهُ اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَقَوِّ طَهْرَهُ وَطَوِّلْ عُمُرَهُ وَاعْمِرِ اللَّهُمَّ
 بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ
 الْفُسَادُ (فِي) الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا
 وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ حَتَّى لَا يَظْهَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْزَقُهُ وَيَحِقَّ اللَّهُ الْحَقُّ
 بِكَلِمَاتِهِ وَيُحَقِّقَهُ اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِظُهُورِهِ
 إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.^(۱)

ابن طاووس روایت کرده که آنرا چهل صباح بخوانند.

۱- نجم الناقب، ص ۶۶۲.

داستان

علامه حلی متوفی ۷۲۶ هـ ق در زادگاهش حله سکونت داشت و حوزه درس و بحث داشت او هر شب جمعه با وسائل نقلیه آن زمان، از حله به کربلا برای زیارت مرقد شریف امام حسین (علیه السلام) می‌رفت، (با اینکه بین این دو شهر، بیش از دو فرسخ فاصله است)، با این کیفیت که بعد از ظهر پنج شنبه سوار بر استر می‌شد و خود به راه می‌افتاد و شب جمعه در حرم مطهر امام حسین علیه السلام می‌ماند و بعد از ظهر روز جمعه به حله مراجعت می‌نمود.

در یکی از روزها که به سوی کربلا می‌رفت، در راه شخصی به او رسید و همراه علامه با هم به سوی کربلا رفتند علامه با رفیق تازه‌اش هم صحبت شد و در این میان مسائلی بین ایشان به میان آمد، علامه دریافت که با مرد بزرگ و عالمی و ارسته هم صحبت شده است، هر مسئله مشکلی می‌پرسید، جواب می‌گرفت.

از وسعت علم رفیق راهش متحیر مانده، با هم گرم صحبت بودند تا آنکه در مسئله‌ای، آن شخص برخلاف فتوای علامه فتواداد.

علامه گفت: این فتوای شما برخلاف اصل و قاعده است، دلیلی هم که این قاعده را ردّ کند نداریم.

آن شخص گفت: چرا؟ دلیل موثقی داریم که شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب تهذیب در وسط فلان صفحه، آن را نقل کرده است.

علامه گفت: من چنین حدیثی در کتاب تهذیب ندیده‌ام. آن شخص گفت: کتاب تهذیبی که در پیش تو است، در فلان صفحه و سطرش این حدیث مذکور است.

علامه در دنیایی از حیرت فرو رفت، از این که این شخص ناشناس با تمام علائم و خصوصیات نسخه منحصر به فرد کتاب تهذیب که او داشت آشناست، متوجه شد که در پیشگاه شخصی بزرگ قرار گرفته، لذا مسائل پیچیده‌ای که برایش حل نشده بود، مطرح کرد و جواب شنید، در این وقت تازیانه‌ای که در دست داشت به زمین افتاد، در این هنگام از آن شخص ناشناس پرسید: آیا در غیبت کبری امام زمان (علیه السلام) امکان ملاقات با آن حضرت وجود دارد؟!

آن شخص ناشناس در حالی که تازیانه را از زمین برداشته بود و به علامه می‌داد، دستش به دست علامه رسید و گفت:

چگونه نمی‌توان امام زمان علیه السلام را دید، در صورتی که اکنون دستش در دست تو است!

علامه با شنیدن این سخن خود را به دست و پای امام زمان علیه السلام انداخت و آن چنان محو عشق شوق او شد که مدتی چیزی نفهمید و پس از آنکه به حالت عادی خود بازگشت، کسی را آنجا ندید، بعد که به منزل مراجعت نمود و کتاب تهذیب خود را باز کرد، دید آن حدیث با همان علائم از صفحه و سطر تطبیق می‌کند و در حاشیه آن صفحه کتاب نوشت:

«این حدیثی است که مولایم، امام زمان علیه السلام مرا به آن خبر داده است».^(۱)

۱ - داستان دوستان ج ۴، ص ۲۷، دار السلام عراقی، ص ۷، کرامات الحجّیه، ص ۲۲.

سوم:**غسل و مناجات**

شیخ مفید رحمة الله علیه در کتاب اختصاص روایت کرده از ابی‌المعزّی که گفته است: از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام فرمود: شنیدم که می‌فرمود: هر کس که برایش حاجتی به سوی خداوند تبارک و تعالی باشد و اراده کرده باشد که ما را ببیند و مقام و مرتبه خویش را بداند، پس سرِ شب غسل نماید و متوسّل شود و به وسیله ما مناجات کند. یعنی با خداوند متعال مناجات نماید. و او را به حقّ ما قسم دهد و به حق تعالی به وسیله ما متوسّل شود و بخواهد که خداوند متعال ما را به او بنمایاند و مقامش را به او نشان دهد. سپس فرمود:

پس به درستی که او ما را خواهد دید و خداوند او را به سبب ما می‌آمرزد و پوشیده نماید بر او موضع و جایگاهش. بعضی گفته‌اند که مراد از مناجات کردن به وسیله ما این است که دیدن ما را همّ خود قرار دهد و دیدن و محبّت ما را

ذکر نفس خود گرداند.

و این غسل مذکور در این روایت به جهت رؤیت ائمه معصومین علیهم السلام یکی از اغسال مستحبّه است که فقهاء رضوان الله تعالی علیهم ذکر فرموده‌اند.^(۱)

داستان

گویی مضطرب است و نگران، در حرم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بقیع چنان نجوا می‌کرد که دل هر کس را به لرزه می‌انداخت. تمام وجودم را چشم کردم و دو چشمم را خیره و نجوای شبانه‌اش را مشاهده. بالاخره با هم به گفتگو نشستیم. سید معظم فرمود: مسأله‌ای برای من مشکل شده است.

گفتم: مشکل چیست؟! که اینگونه تو را آشفته کرده است؟! هیچ نگفت.

ایستاد و تا نیمه شب به نماز مشغول گشت. پس از اتمام نماز حضرت ولی عصر علیه السلام را دیدار نمود و به وصال نورانی آن حضرت توفیق یافت.

۱- نجم الناقب، ص ۶۶۴؛ روضة کافی، ج ۸، ص ۲۳۳، ح ۳۰۶.

من لمعان انوار را مشاهده می‌کردم که او را فراگرفته و صدائی می‌شنیدم که با وی تکلم می‌کند ولی کیفیت مکالمه را نمی‌فهمیدم. گویا حواس به کلی از من ربوده شده بود.

پس از دیدار با حضرت ولی عصر علیه السلام، به من فرمود: امام زمان علیه السلام روحی له الفداء مسأله را حل فرمود. و بعد از من خواست تا هنگام وفاتش این راز را به کسی نگویم.

«نقل حضرت آیه‌الله کرمانی از حضرت آیه‌الله سید عبدالحسین لاری»^(۱)

چهارم:

صلوات

در کتاب جُنَّة الأمان از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: هر کس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ نمی‌میرد تا اینکه قائم آل محمد صل الله علیه و آله و سلم را درک کند.^(۱)

داستان

عده‌ای از شاگردان حضرت آیه‌الله آقای اراکی رحمه‌الله از معظم له خواستند مطالبی درباره داستان تشریف دخترشان به محضر امام عصر - ارواحنا له الفداء - بیان کنند. ایشان فرمودند:

دخترم به احکام شرعی و دستورات دینی کاملاً آشنا و

۱ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۹۲، به نقل از بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۷۷؛ مفاتیح الجنان، اعمال روز جمعه، ص ۵۹؛ تحیت آسمانی، ص ۶۵.

۱ - شجره طیبه، ص ۱۰ به نقل از گلشن حسینی؛ دیدار با ابرار (۳۱) سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، ص ۶۵.

نسبت به اعمال شرعی پایبند است. من از دوران کودکی او تاکنون، مواظب حالش بوده‌ام، تا اینکه چندی پیش می‌خواست عازم مکه شود ولی شوهرش نمی‌توانست همراه او برود و پسرش هم راضی نشد همراهی‌اش کند.

سرانجام بنابراین شد که در معیت حضرت آیه الله حاج آقا موسی زنجانی و خانواده ایشان مشرف شود. موقع خداحافظی، از تنهایی اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت: با این وضع چگونه اعمال حج را به جا آورم؟ به او گفتم که ذکر «یا حَفِیْظُ یا عَلِیْمُ» را زیاد بگوید.

ایشان خداحافظی کرد و به حج رفت.

روزی که از سفر حج بازگشت خاطره‌ای برای من نقل کرد

و گفت:

«هنگام طواف خانه خدا معطل ماندم، دیدم با ازدحام جمعیت نمی‌توانم طواف کنم، لذا در کناری به انتظار ایستادم. ناگهان صدایی شنیدم که می‌گفت:

ایشان امام زمان است متصل به امام زمان شده، پشت سر او

طواف کن!

دیدم آقای در میان جمعیت و پیشاپیش آنان در حرکت

است و مردمی دور او حلقه زده‌اند؛ به طوری که هیچ کس نمی‌توانست وارد آن حلقه شود. من وارد شدم و دستم را به عبایش گرفتم و مکرر می‌گفتم: قربان شما بروم؛ و هفت بار خانه خدا را بدون هیچ ناراحتی طواف کردم.

حضرت آیه الله اراکی رحمه الله در پایان فرمودند: من به صدق و راستی این دختر قطع و یقین دارم و او این داستان را برای هیچ کس حتی برای حاج آقا موسی زنجانی هم نگفته بود.^(۱)

۱ - شرح احوال آیه الله اراکی، نوشته رضا استادی، ص ۵۹۸ و ۵۹۹؛ برکات سرزمین وحی، ص

پنجم:

صلواتی دیگر

شیخ جلیل حسن بن فضل طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق «مرسلاً» نقل کرده: هر کس بعد از نماز بخواند دعای: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ** و بر آن مواظبت نماید آنقدر زنده بماند که از زندگی ملول گردد و به دیدار صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف مشرف شود.^(۱)

داستان

شیخ حرّ عاملی قدس سرّه فرمود: ده ساله بودم و به مرض سختی مبتلا شدم، به طوری که دوستان و آشنایان جمع می‌شدند و گریه می‌کردند و آماده عزاداری برای من شده بودند. آنها یقین داشتند که همان شب، خواهم مرد.

۱ - مکمال المکارم، ج ۱، ص ۴۹۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۸۲.

آن شب در عالم بین خواب و بیداری (مکاشفه) پیامبر و دوازده امام علیهم السلام را زیارت کردم. برایشان سلام کردم و با تک تک آنها مصافحه نمودم. بین من و امام صادق علیه السلام سخنی گذشت که در ذهنم نماند، جز آنکه آنحضرت در حقّ من دعا فرمودند. بعد بر حضرت صاحب الزّمان علیه السلام سلام کردم و با ایشان مصافحه نمودم و گریستم و عرضه داشتم: «مولای من! می‌ترسم در این مرض، بمیرم و اهداف علمی و عملی خود را به دست نیاورده باشم.» فرمودند: «نترس! زیرا تو در این مرض نخواهی مرد، بلکه خداوند متعال تو را شفا می‌دهد و عمر طولانی خواهی داشت.» آنگاه قدحی را که در دست مبارکشان بود به دست من دادند. از آن آشامیدم و در همان لحظه شفا یافتم و مرض کاملاً برطرف شد و در بستر خود نشستم. خانواده و بستگان از این حال من، تعجب کردند! اما آنها را تا چند روز به آنچه دیده بودم، مطلع نکردم.^(۱)

۱ - برکات حضرت ولی عصر، ص ۲۵۹؛ العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۶۵؛ النجم الثاقب، ص ۵۸۵؛ ملاقات با امام زمان، ج ۱، ص ۲۵۰؛ عنایات مهدی موعود، ص ۶۴، به نقل از اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۱۰ و عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، ص ۱۸۰.

ششم:

خواندن دعای عهد

روایتی است که سید بن طاووس و دیگران به اسنادشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود. و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد نمود تا در رکاب آن جناب جهاد نماید، و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار کار بد از او محو می‌گردد که با این کلمات شروع می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ
 الْمَسْجُورِ... (۱)

۱ - مکالمات المکارم، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مجموعه ادعیه و زیارات پیرامون حضرت مهدی، امام زمان، ص ۲۷.

داستان

حضرت آیه الله امامی کاشانی در جلسه سوم مجلس ختمی که در مسجد اعظم قم، از طرف اساتید حوزه علمیه قم برگزار شده بود، در سخنرانی خود فرمودند: یکی از افرادی که مورد وثوق است و گاهی اخباری را در دسترسم قرار می‌دهد، گفت: به منظور شرکت در تشییع جنازه حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی قدس سره از تهران به قم رفتم و به مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام رسیدم. در آنجا به دو نفر از اصحاب حضرت حجّت (ارواحنا له الفداه) برخورد کردم. آنها به من گفتند: «امام زمان علیه السلام در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام تشریف دارند، برو آقا را ملاقات کن.» با عجله خودم را به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام رساندم و وارد مسجد شدم. در آن هنگام اذان ظهر را گفته بودند. من متوجه شدم که حضرت با سی نفر از اصحاب مشغول نماز هستند. اقتدا کردم و بعد از نماز، حضرت فرمودند: «ما از همین جا تشییع می‌کنیم.» و از مسجد خارج شدیم و دنبال جمعیت با آقا رفتیم تا به صحن رسیدیم. (۱)

۱ - شیفتگان حضرت مهدی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، ص ۳۶۴.

هفتم:

خواندن زیارت آل یاسین

خواندن زیارت آل یاسین از اعمال مخصوص و پربختری است که بزرگان دین با خواندن آن به زیارت حضرت بقیه الله الأعظم مفتخر گشته‌اند.

داستان

مرحوم شهید حجة الاسلام و المسلمین جناب حاج سید عبدالکریم هاشمی نژاد استادی داشتند به نام آقای شیخ علی فریده الاسلام کاشانی.

شهید نقل می‌کرد که: شبی مرحوم استاد در ایوان اتاق فوقانی که در قم بودیم رو به حیاط منزل ایستاده بود و حضرت بقیه الله ارواحنا فداه را با زیارت آل یس زیارت می‌کرد و با آن حضرت مناجات می‌نمود.

من هم در کنار او منقل را برای کرسی درست می‌کردم،

آتش زغال را باد می‌زدم تا برای زیر کرسی آماده شود، ناگهان دیدم مرحوم استاد تکانی خورد و حال توجه‌اش بیشتر شد و گریه‌اش شدت گرفت، من سرم را بالا آوردم تا ببینم چه خبر است با کمال تعجب دیدم، حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان زمین و آسمان مقابل استاد ایستاده‌اند و تبسم می‌کنند و من در آن تاریکی شب تمام خصوصیات قیافه و حتی رنگ لباس آن حضرت را می‌دیدم، سپس سرم را پائین انداختم باز دو مرتبه که سرم را بالا آوردم آن حضرت را با همان قیافه و همان خصوصیات دیدم.

بالاخره چند بار این عمل تکرار شد و در هر مرتبه جمال مقدس آن حضرت را مشاهده می‌کردم، تا آنکه در مرتبه آخر که سرم را پائین انداختم، متوجه شدم که استاد آرام گرفت، وقتی سرم را بالا کردم و به طرف آن حضرت نگاه نمودم دیگر آن آقا را ندیدم.

معلوم شد که مناجات استاد با رفتن آن حضرت تمام شده است وقتی من و استاد پس از این جریان در میان اتاق زیر کرسی نشسته بودیم استاد به گمان آنکه من چیزی ندیده‌ام می‌خواست موضوع را از من کتمان کند، من ابتدا به او گفتم:

استاد! شما آقا را به چه لباسی می‌دیدید؟ او با تعجب از من سؤال کرد و گفت: مگر تو آن حضرت را می‌دید؟! گفتم: بلی، با لباس راه راه و عمامه‌ای سبز و قیافه‌ای جذاب که خالی در گوشه صورت داشتند و خلاصه آن چه از خصوصیات در آن حضرت دیده بودم، به او گفتم و او مرا تصدیق کرد و تشویق نمود و خوشحال شد که من لیاقت ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیدا کرده‌ام.^(۱)

هشتم:

قرائت سوره بنی اسرائیل

در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق به سندهایشان از امام صادق (علیه السلام) آمده که فرمود:
هر کس سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند
نمی‌میرد تا اینکه قائم را دریابد و از اصحابش خواهد بود.^(۱)

داستان

این قضیه توسط حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی قدس سره بیان شده است.

در زیارت عسکرین علیهما السلام و در جاده‌ای به طرف حرم سید محمد علیه السلام راه را گم کردم و در اثر تشنگی و گرسنگی زیاد و وزش باد، در «قلب الأسد» از زندگی مایوس شدم؛ غش کردم و به حالت صرع و بیهوشی روی زمین افتادم،

۱ - مکیال المکارم، ج ۲، ص ۵۱۵؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۱ - ملاقات با امام زمان (سرگذشت شیخ) مردان علم در میدان عمل، ص ۴۱۵.
کرامات الحجّتیّه یا معجزاتی از حضرت مهدی علیه السلام، داستان ۵۲، ص ۱۵۲.

ناگهان چشم باز کردم دیدم سرم در دامن شخص بزرگواری است، پس به من آب گوارایی داد که مانند آن در مدت عمرم نچشیده بودم بعد از سیراب کردنم، سفره‌اش را باز کرد و در میان سفره، دو یا سه عدد نان بود، نان را به من داد، خوردم؛ سپس این شخص که به شکل اعراب بود فرمود:

«سید در این نهر برو و بدن را شستشو نما».

گفتم: «برادر! اینجا نهری نیست. نزدیک بود از تشنگی بمیرم، شما مرا نجات دادید». آن مرد عرب فرمود: «این آب گواراست!» با گفته او، نگاه کردم و دیدم نهر آب با صفایی است، تعجب کردم با خود گفتم: «این نهر، اینجا بود و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم؟!»

به هر حال، فرمود: «ای سید اراده کجا داری؟» گفتم: «حرم مطهر سید محمد علیه السلام» فرمود: «این حرم سید محمد است». دیدم در زیر بقعه سید محمد قرار داریم و حال آنکه من در «جادیسیه» (قادیسیه) گم شده بودم و مسافت زیادی بین آنجا و بقعه سید محمد علیه السلام بود.

آری؛ از فوایدی که از مذاکره با آن عرب در این فرصت نصیبم شد اینهاست؛

اولاً: تأکید و سفارش بر تلاوت قرآن شریف و انکار شدید بر کسی که قایل به تحریف قرآن است؛ حتی نفرین فرمود بر افرادی که احادیث تحریف را جعل کرده‌اند!

ثانیاً: تأکید بر نهادن عقیقی که اسماء مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بر آن نقش بسته و نوشته شده است در زیر زبان میّت.

ثالثاً: سفارش فرمودند بر احترام پدر و مادر، زنده باشند یا مرده؛ بر زیارت بقاع مشرفه ائمه علیهم السلام و اولاد آنها و تعظیم و تکریمشان تأکید فرمودند.

رابعاً: سفارش فرمود بر احترام زریه سادات و به من فرمودند: «قدر خود را به خاطر انتساب به اهل بیت علیهم السلام بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار زیاد است به جای آور».

خامساً: سفارش فرمودند بر خواندن قرآن و نماز شب و فرمود: «ای سید! تأسف می‌خورم بر اهل علمی که عقیده آنها انتساب به ماست و لکن بر این اعمال مداومت نمی‌کنند».

و سفارش فرمودند: بر تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و بر زیارت سید الشهداء علیه السلام از دور و

نزدیک؛ و زیارت اولاد ائمه علیهم السلام و صالحین و علما و تأکید بر حفظ خطبه «شقشقیه» امیر المؤمنین علیه السلام و خطبه علیا مخدّره زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید لعنة الله علیه و دیگر سفارشات و به ذهنم خطور نکرد که این آقا کیست مگر وقتی که از نظرم غایب شد.^(۱)

نهم:

اهداء صلوات، خواندن دعای فرج،
رفتن به مسجد جمکران و خواندن نمازش.

نوشتم: این حقیر مشتاق زیارت امام عصر حضرت حجة بن الحسن العکسری عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشم، از حضرت تعالی (حضرت آیه الله العظمی بهجت مد ظله العالی) تقاضا دارم که مرادعا کنید که به این سعادت نائل شوم. حضرت آیه الله العظمی بهجت مد ظله العالی در جواب این مطلب مرقوم فرمودند:

زیاد صلوات، اهداء وجود مقدّسش نمائید، مقرون با دعاء تعجیل فرجش و زیاد به مسجد جمکران مشرّف شوید با اداء نمازهایش.^(۱)

۱ - کتاب به سوی محبوب، دستور العملها و رهنمودهایی از شیخ الفقهاء و المجتهدین، عارف ربانی حضرت آیه الله العظمی بهجت مد ظله العالی، ص ۵۸.

۱ - شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۱۳۵، به نقل از کتاب «قیسات» ملاقات با امام زمان، ج ۲، ص ۲۳۸؛ عنایات حضرت مهدی علیه اسلام به علما و طلاب، ص ۱۴۶.

داستان

سابقاً راه قم به مسجد جمکران از طرف مرقد حضرت علی بن جعفر علیهما السلام بود. در خارج شهر آسیابی بود که اطرافش چند درخت وجود داشت و جای نسبتاً با صفایی بود آنجا میعادگاه عشاق حضرت بقیة الله علیه السلام بود صبح پنج شنبه هر هفته، جمعی از دوستان مرحوم «حاج ملا آقا جان زنجانی قدس سره» در آنجا جمع می‌شدند؛ تا به اتفاق هم به مسجد جمکران بروند.

یک صبح روز پنجشنبه، اولین کسی که به میعادگاه می‌رسد، مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای میرزا تقی تبریزی زرگری قدس سره بوده است، وقتی می‌بیند حال و توجه خوبی دارد، با خود می‌گوید: اگر بمانم تا رفقا برسند، شاید بتوانم این حالت را حفظ کنم، لذا تنها به طرف مسجد حرکت می‌کند، آنقدر توجه و حال خوبی داشته بوده، که جمعی از طلاب که پس از زیارت مسجد جمکران به قم برمی‌گشتند، با او برخورد می‌کنند ولی او متوجه آنها نمی‌شود!

رفقای ایشان که بعد به آسیاب می‌آیند، گمان می‌کنند آقای میرزا تقی نیامده است.

از طلابی که از مسجد جمکران برمی‌گشتند، می‌پرسند: شما آقای میرزا تقی را ندیده‌اید؟ به آنها می‌گویند: چرا، او با یک سیّد بزرگواری به طرف مسجد جمکران می‌رفت و آن چنان گرم صحبت بودند که به ما توجه نکردند!

رفقای ایشان به طرف مسجد جمکران می‌روند، وقتی وارد مسجد می‌شوند، می‌بینند او در مقابل محراب افتاده و بیهوش شده است. او را به هوش می‌آورند و از او سؤال می‌کنند: چرا بیهوش افتاده بودی؟!

آن سیّدی که همراهت بود چه شد؟ می‌گوید: من وقتی به آسیاب رسیدم، دیدم حال خوشی دارم لذا تنها به راه افتادم و با حضرت بقیة الله ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء صحبت می‌کردم و مناجات می‌نمودم، تا به مقابل محراب رسیدم در حالی که این اشعار را می‌خواندم و اشک از دیدگانم جاری بود:

با خدا جویان بی حاصل مها تا کی نشینم؟
باش یک ساعت خدا را، تا خدا را با تو بینم
تا به این بیت رسیدم:

ای نسیم کوی جانان بر سر خاکم گذر کن
 آب چشم اشکبارم بین و آه آتشینم
 ناگهان صدایی از طرف محراب بلند شد و پاسخ مراداد. من
 طاقت نیاوردم و از هوش رفتم.^(۱)

دهم:

تلاوت مُسَبِّحات

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر کس سوره‌هایی را که اولشان یُسَبِّحُ و سَبِّحُ است پیش از خواب بخواند نمی‌میرد تا بخدمت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد و اگر بمیرد در همسایگی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جای دهند او را.^(۱)

و همچنین در روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این پنج سوره را هر شب قبل از خواب می‌خواندند؛ از سبب قرائت این سوره‌ها از آن حضرت سؤال کردند؛ حضرت در جواب فرمودند: در هر یک از این سوره‌ها آیه‌ایست که به منزله هزار آیه از قرآن است! و در روایت دیگر وارد شده است که هر کس مسبِّحات را هر شب قبل از خواب بخواند نمی‌میرد مگر آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه

۱ - مسجد جمکران، ص ۷۶، به نقل از پرواز روح، ص ۱۱۴؛ عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، ص ۳۹۸.

۱ - حلیة المتقین، ص ۱۳۰.

و آله و سلم را قبل از مردن می‌بیند و آن حضرت محلّ و مقام وی را در بهشت به او نشان می‌دهند.^(۱)

علامه طباطبائی فرموده‌اند:

سوره‌های مُسَبِّحات پنج عدد است:

سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن و سوره اُعلیٰ که با سَبِّح به فعل امر شروع شده جزء مسَبِّحات نیست.^(۲)

داستان

شیخ محمد حسن مازندرانی حائری می‌فرماید: بعد از ازدواج، به بیماری سل مبتلا شدم و ضعف بر من غلبه کرد، به حدّی که قادر به بیرون رفتن از خانه نبودم، مگر آنکه روزی یک مرتبه وقت عصر به حرم مطهر مشرف می‌شدم و به خاطر شدت وضعی که داشتم، فوراً مراجعت می‌نمودم. عادت من این شده بود که فرشی برایم روی بام می‌انداختند و به مجرد رسیدن از حرم مطهر، دراز می‌کشیدم.

یک روز از حرم برگشته و دراز کشیده بودم، ناگاه دیدم

۱ - مهر تابان، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲ - اسوه عارفان، گفته‌ها و ناگفته‌ها دربارهٔ مرحوم علامه سید علی آقا قاضی، ص ۱۶۰.

سیدی که به مرحوم سید مهدی قزوینی حلّی در ایام کهولتش شباهت داشت، بدون آن که کسی را خیر دهد، روی بام آمد.

تعجب کردم و خواستم به احترام ایشان برخیزم زنان خانه را خبر کنم که بالا نیایند، ایشان با دست اشاره کردند که ساکت باش و همینجا بمان و دستش را بر پیشانی من مالید و فرمود:

«حالت چطور است؟» بعد فرمود:

«بر تو باد به مواظبت بر قرائت قرآن»

فوراً احساس کردم که مرضم برطرف شده و آن سید هم غایب گردید.^(۱)

۱ - برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۲۳۶؛ العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۲۲؛ عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، ص ۱۷۹.

یازدهم:

مگر می‌شود میهمان صاحب‌خانه را نبیند!

یکی از ارادتمندان با سابقهٔ مرحوم شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند: در اولین سفری که عازم مکه معظمه بودم خدمت ایشان رسیدم و رهنمود خواستم: فرمودند: از تاریخ حرکت تا چهل روز آیهٔ شریفه «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُنْجَرَ صِدْقٍ»^(۱) را بخوان شاید بتوانی ولی عَصْر عجل الله تعالی فرجه را ببینی.

سپس افزود؛ چطور ممکن است کسی دعوت داشته باشد که به خانه‌ای برود و صاحب‌خانه را نبیند! همهٔ توجه و فکر این باشد که ان‌شاءالله آن وجود مبارک را در یکی از مراحل حج زیارت می‌کنی.^(۲)

۱- اسراء، آیهٔ ۸۰.

۲- کیمیای محبت، ص ۲۴۵؛ برکات سرزمین وحی، ص ۹۶.

داستان

ابوالقاسم جعفرین محمد قولویه می‌فرماید:

من در سال ۳۳۷ هجری که اوایل غیبت کبری بود (همان سالی که قرامطه، حجر الاسود را به مسجد الحرام برگردانده بودند؛ به عزم زیارت بیت الله الحرام وارد بغداد شدم و بیشترین هدفم دیدن کسی بود که حجر الاسود را به جای خود نصب می‌کند زیرا در کتابها خوانده بودم که حجر الاسود را از جایش کنده و بیرون می‌برند و پس از آوردن، حجّت زمان و ولی رحمان حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) آنرا در جایش نصب می‌کنند. (چنانچه در زمان حجّاج بن یوسف لعنة الله علیه از جایش کنده شد و هر کس خواست آن را در جایش نصب کند، ممکن نشد تا آن که امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام با دست مبارک خود، آن را بر جایش قرار دادند).

در بغداد سخت بیمار شدم به طوری که خود را در شُرْف مرگ می‌دیدم؛ لذا از آن مقصدی که داشتم (تشرّف به بیت الله الحرام) ناامید شدم. مردی را که به ابن هشام مشهور بود از جانب خود نایب نمودم.

نامه‌ای مهر شده به او سپردم و در آن، نامه سؤالی در مورد مدت عمر خود و این که آیا در این بیماری از دنیا می‌روم یا نه، نوشته بودم. به او گفتم: هدف عمده من آن است که این رقعہ را به کسی که حجر الأسود را بر جای خود نصب می‌کند، برسانی و جوابش را از او بگیری، زیرا من تو را فقط برای همین کار می‌فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی به مکه معظمه وارد شدم و خواستند حجر الأسود را در جای خود نصب نمایند، مبلغی به خدام دادم تا بتوانم کسی که آن سنگ را بر جای خود قرار می‌دهد، ببینم.

چند نفر از ایشان را نزد خود نگاه داشتم تا مرا از ازدحام جمعیت حفظ نمایند. هر کس که می‌خواست حجر الأسود را در جای خود نصب نماید، سنگ اضطراب داشت و بر جای خود قرار نمی‌گرفت.

در آن حال جوان گندمگون و خوشروئی نزدیک آمد و حجر الاسود را بر جای خود گذارد.

سنگ در آن جا قرار گرفت به طوری که گویا اصلاً و ابداً از جای خود برداشته نشده است. بعد از مشاهده این حال،

صدای تکبیر از جمعیت بلند شد و آن جوان پس از این کار از در مسجد الحرام خارج شد من نیز به دنبال او رفتم و مردم را از جلوی خود دور می‌کردم و راه را باز می‌نمودم؛ به طوری که آنها گمان کردند دیوانه یا مریض هستم و راه را باز می‌نمودند چشم از آن جوان بر نمی‌داشتم تا اینکه از بین مردم به کناری رفت و با اینکه من با سرعت راه می‌رفتم و ایشان با کمال تأنی حرکت می‌کرد؛ باز به او نمی‌رسیدم؛ تا به جایی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند در آن هنگام توقف کرد و فرمود: چیزی را که همراه داری بیاور. رقعہ را به او دادم بدون آن که آنرا باز و نگاه کند فرمود: به صاحب رقعہ بگو: او در این بیماری فوت نمی‌کند بلکه سی سال دیگر از دنیا خواهد رفت. ابن هشام می‌گوید: آنگاه چنان گریه‌ای بر من غلبه کرد که از شدت آن قادر بر حرکت کردن نبودم جوان مرا به همان حال گذاشت و رفت تا آنکه از نظرم غایب شد. ابوالقاسم بن قولویه می‌گوید ابن هشام بعد از مراجعت از حج، این واقعه را به من خبر داد.

ناقل اصل قضیه می‌گوید: پس از آنکه سی سال از این جریان گذشت، در سال ۳۶۷ ابن قولویه مریض شد و در صدد تهیه کارهای آخرت خود برآمد. وصیت نامه خود را نوشت و

کفن خود را آماده کرد و محلّ قبر خویش را معین نمود. به او گفتند: چرا از این بیماری می‌ترسی؟ امید داریم که خداوند تفضّل کند و تو را عافیت دهد.

جواب داد: این همان سالی است که خبر فوت مرا در آن داده‌اند. ایشان در همان سال و با همان مرض وفات کرد.^(۱)

دوازدهم:

چرا زیارت جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه...

علامه مجلسی رحمه الله علیه در رابطه با این زیارت می‌فرماید: بهترین زیارات، جامعه است از جهت متن و سند و فصاحت و بلاغت و والد ماجدش در شرح فقیه خود فرموده که این زیارت احسن و اکمل زیارات است و من در عتبات عالیات بودم و زیارت نکردم ائمه علیهم السلام را مگر به این زیارت.

شیخ صدوق رحمه الله علیه در فقیه (من لا یحضره الفقیه) و عیون (عیون اخبار الرضا علیه السلام) روایت کرده از موسی بن عبدالله نخعی که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام که: یا بن رسول الله مرا تعلیم فرما زیارتی با بلاغت که کامل باشد که هر گاه خواستم زیارت کنم یکی از

۱ - برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۷۱؛ العبقری الحسان، ج ۲، ص ۵۷؛ النجم الثاقب، ص ۵۷۳، به نقل از کتاب «خرائج» مرحوم قطب راوندی؛ ملاقات با امام عصر، ص ۲۰۶ و عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، ص ۲۸۸.

شما را، آنرا بخوانم فرمود:

که چون به درگاه حرم رسیدی بایست و بگو شهادتین را
یعنی بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

و با حال غسل باش و چون داخل حرم شدی و قبر را دیدی
بایست و سی مرتبه بگو: «الله اکبر» پس اندکی راه برو در حالی
که در دل و تن هر دو آرام باشی و و گامها را نزدیک یکدیگر
گذار پس بایست و سی مرتبه بگو: «الله اکبر» پس نزدیک قبر
مطهر برو و چهل مرتبه بگو: «الله اکبر» تا صد تکبیر تمام شود.
پس بگو:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ
الْمَلَائِكَةِ وَ...»^(۱)

داستان:

جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن

۱ - کلیات مفاتیح الجنان و زیارت جامعه کبیره.

سید حسن موسوی رشتی تاجر ساکن رشت ایده الله تقریباً در
هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و
فاضل صمدانی شیخ علی رشتی طالب‌تره که در آینده ذکر
خواهد شد انشاء الله به منزل حقیر آمدند (محدث نوری) و
چون برخاستند شیخ از صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد و
فرمود که ایشان قضیه‌ای عجیب دارد و در آن وقت مجال بیان
نبود پس از چند روزی دوباره شیخ را ملاقات کردم که فرمود:
سید رفت و قضیه را اجمالاً از حالات سید نقل کرد؛ بسیار
تأسف خوردم که چرا جریان را از زبان خود سید نشنیدم؛ اگر
چه که مقام شیخ رحمه الله اجل از آن بود که اندکی خلاف در
نقل ایشان برود.

از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطرم بود، تا در ماه
جمادی الثانی این سال که از نجف اشرف برگشته بودم در
کاظمین سید صالح مذکور را ملاقات کردم که از سامرا
مراجعت کرده و عازم عجم بود.

پس شرح حال او را چنانکه شنیده بودم پرسیدم، از آن

جمله قضیه معهوده را، همه را نقل کرد مطابق آن و آن قضیه چنان است که گفت:

در سال هزار و دویست و هشتاد به اراده حج بیت الله الحرام از دار المرز رشت آمدم به تبریز در خانه حاجی صفر علی تاجر معروف تبریزی و در آنجا منزل کردم، چون قافله ای نبود متحیر ماندم، تا آنکه حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی بار برداشت، به جهت طرابوزن، تنها از او مالی (حیوانی) کرایه کردم و رفتم.

چون به منزل اول رسیدیم سه نفر دیگر به اصرار حاجی صفر علی به من ملحق شدند، یکی حاج ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف علماء و حاجی سید حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می‌کرد، پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به «ارزنة الروم» و از آنجا عازم طرابوزن. در یکی از منازل مابین این دو شهر حاجی جبار جلودار به نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم مخوف است قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشید، چون در سایر منازل غالباً از

عقب قافله به فاصله می‌رفتیم پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم به قدر نیم یا سه ریع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریخ شد و برف مشغول باریدن شد به طوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده با سرعت حرکت کردند و من نیز هر چه تلاش کردم که با آنها بروم ممکن نشد تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم سپس از اسب پیاده شده در کنار راه نشستم در حالی که شدیداً مضطرب بودم چون قریب ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم بعد از کمی تأمل و تفکر بر این بنا گذاشتم که در همین موضع بمانم تا طلوع فجر و بعد به آن منزل که از آنجا بیرون آمدم مراجعت کنم و از آنجا چند نفر محافظ به همراه بر داشته تا به قافله ملحق شوم.

در آن حال بودم که در مقابل خود باغی دیدم که در آن باغبانی بود با بیلی که در دست داشت بر درختان می‌زد که برف از آنها بریزد پس نزد من آمد و به فاصله کمی از من ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم، رفقایم رفتند و من

ماندم، راه را نمی‌دانم. گم شده‌ام به زبان فارسی گفت: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی. من مشغول خواندن نافله شدم؛ بعد از تمام شدن از آن نافله و تحجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی‌دانم، فرمود: جامعه را بخوان، من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون نیز حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات عالیات مشرف شدم. پس از جای برخاستم و جامعه را ابتدا تا پایان از حفظ خواندم باز نمایان شد و فرمود: نرفتی؟ هنوز هستی؟ مرابی اختیار بغض گرفت و در حالی که گریه نمودم و اشک از چشمانم جاری بود گفتم: هنوز هستم، راه را نمی‌دانم، فرمود: عاشورا بخوان. و عاشورا را نیز از حفظ نداشتم و تاکنون نیز از حفظ نیستم، سپس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شده و تمام آن را با صد لعن و سلام و دعای علقمه‌اش از حفظ خواندم، دیدم باز آمد و فرمود هنوز نرفتی؟ گفتم: نه هستم تا صبح.

فرمود: الآن ترا به قافله می‌رسانم پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و فرمود: پشت سر من

سوار الاغ شو. سوار شدم سپس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین نکرد و حرکت ننمود. فرمود: افسار اسب را به من بده، به او دادم پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله نافله نافله، سه مرتبه و تکرار فرمود: چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا عاشورا عاشورا، سه مرتبه ذکر فرمود و بعد فرمود: چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه جامعه جامعه

در تمام مدت طی مسافت (ما گویی به دور خود می‌گشتیم) ایشان به نحو استداره سیر می‌نمود. یکدفعه برگشت و فرمود: آنجا هستند رفقای شما که در لب نهر آب فرود آمده مشغول وضو به جهت نماز صبح هستند. پس من از الاغ پائین آمدم که سوار اسب خود شوم و نتوانستم پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آنجا در فکر فرو رفتم که این شخص کیست

که به زبان فارسی حرف می‌زد و حال آنکه زبانی به جز ترکی و مذهبی غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود و چگونه مرا به این سرعت به رفقایم رساند. پس در عقب خود نظر کردم احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس بر رفقای خود ملحق شدم.^(۱)

«سخنی با مشتاقان»

۱ - مفاتیح الجنان؛ زیارت جامعه کبیره؛ نجم الثاقب محدث نوری، حکایت هفتادم، ص ۴۶۴.

مثلاً عیاشی در تفسیر خود می‌نویسد: وقتی اذیت و رنج بر بنی اسرائیل به طول انجامید چهل روز به درگاه خداوند ناله و گریه کردند، خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که آنها را از دست فرعون خلاص کن که صد و هفتاد سال آزار و اذیت با توسل چهل روزه از بین رفت.

اما در اینجا به تعدادی از چهله نشینها اشاره می‌کنیم تا شاید به خواست خدا عزیزان به آثارش دست یابند.

اربعین اول:

قرآن را برای چهل روز تقسیم کنید، هر روز بعد از نماز صحیح مقداری که برای آن روز مشخص شده تلاوت نموده، هدیه به ساحت مقدس حضرت ولی عصر روحی فداه نمایید و یا اگر توانائی داشتید چهل روز یا چهل شب جمعه یا روز جمعه سی نفر از ارادتمندان و مؤمنین همدل را دعوت کرده، هر جزء از قرآن را کسی عهده دار شود و بخواند. پس از اتمام قرآن که در یک روز یک ختم قرآن می‌شود، آن را هدیه به آقا و مولایمان امام زمان روحی فداه نمایند که بخواست خدا حاجتتان روا خواهد شد.

اربعین دوم:

اربعین گرفتن

سید بن طاووس علیه الرحمة به فرزندش می‌نویسد: «در جوانی که بارها برای تو روی داده است به سایه حضرتش پناه برده‌ام و به دامان عنایتش دست زده‌ام و بارها آن بزرگوار را به خواب دیده‌ام، به ما انعام‌ها فرموده و نیازهای ترا برآورده کرده است، چنان که بیان آن از قدرت من بیرون است»^(۱)

توسل به ذیل عنایات حضرتش را به طرق گوناگون بیان کرده‌اند. لکن بهترینش اربعین عرض ارادت و توجه به خاک پای مبارک آن نازنین الوجود است زیرا مداومت به هر عبادتی یا عرض ادبی یا توسل به امامی تا چهل روز آثار خاص و فواید ویژه‌ای دارد به همین لحاظ در اخبار رسیده از امامان علیهم السلام به طور خاص و عام به آن ترغیب شده است.

۱ - ترجمه کشف الحجة، ص ۲۳۰.

ختم صلوات گرفتن به چندین طریق
طریقه اول:

در هر صبح و هر مغرب ۵۹ یا ۱۱۰ مرتبه، تا چهل روز
بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ» و در انتهای هر کدام
حاجت خود را در ذهن یادآور شود.

طریقه دوم:

پنجاه و نه هزار بار که مساوی با نام مبارک مهدی (عجل الله
تعالی و فرجه الشریف) می‌باشد تا چهل روز به ترتیبی که
متذکر می‌شویم مداومت نمایند.

یعنی: بعد از هر نماز یومیه که در پنج نوبت خوانده می‌شود
۲۹۵ مرتبه صلوات بفرستد هدیه به ساحت مقدس حضرت
نماید، که در چهل روز می‌شود پنجاه و نه هزار مرتبه.

طریقه سوم:

بعد از هر نماز تا چهل روز ۲۸۰۰ مرتبه صلوات به ساحت
مقدس امام زمان علیه اسلام هدیه نماید که مجموع آن در هر
روز می‌شود ۱۴ هزار مرتبه و در چهل روز می‌شود، چهار
صد و شصت هزار مرتبه.

طریقه چهارم:

از نیمه شب تا نیمه شب بعد روزی هزار مرتبه صلوات،
بعد از نماز صبح به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام هدیه
نماید و حاجت بطلبد که اثر دارد.

طریقه پنجم:

یک سوره یس تلاوت نموده، هدیه به آن حضرت کند، یا
اجیر بگیرد تا یک ختم قرآن را برای حضرتش هدیه فرستند و
۳۱۳ مرتبه صلوات فرستاد، سپس ۱۱۰ مرتبه بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ».

ان شاء الله حاجت روا خواهد شد.^(۱)

اربعین سوم:

ذکر: بسم الله الرحمن الرحيم

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا فَاطِمَةُ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اذْرِكْنِي وَ
لَا تُهْلِكْنِي»

مداومت این ذکر تا چهل روز بعد از نماز صبح ۷۰ یا ۷۱

مرتبه.^(۲)

اربعین چهارم:

۱ - راه وصال امام زمان علیه السلام، ص ۱۲۷ الی ۱۳۱.

۲ - راه وصال امام زمان علیه السلام، ص ۱۱۰.

مداومت چهل صباح به دعای شریف عهد

داستان

فرد مؤمنی بود، در نجف اشرف از خانواده‌ای معروف به آل رحیم که او را شیخ حسین رحیم می‌گفتند او مردی پاک طینت و نیک فطرت بود که مبتلا به مرض سینه و سرفه که با آن خون بیرون می‌آمد با اخلاط سینه و با این حال در نهایت فقر و پریشانی بود به طوری که حتی توانایی تأمین غذای روز خود را هم نداشت.

غالب اوقات می‌رفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف اشرف بودند برای اینکه بتواند قوت و غذای خود را هر چند که جو باشد تأمین کند.

با تمام این احوال شیخ حسین رحیم دلش مایل شد به زنی از اهل نجف و هر چند او را خواستگاری می‌کرد به جهت فقرش کسان آن زن اجابت نمی‌کردند.

از این جهت او را غم و ناراحتی شدیدی گرفت و چون مرض و فقر و یأس از تزویج آن زن، کار را بر او سخت ساخت تصمیم گرفت که چهل شب چهارشنبه پشت سر هم به مسجد کوفه برود چرا که در میان اهل نجف معروف و

مشهور بود که هر کس چنین کند محال است که حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف را نبیند و حاجتش روا نشود.

خود شیخ حسین می‌گوید:

من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم، چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب، شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی می‌وزید که با این باد، اندکی هم باران می‌بارید من در دگّه‌ای که داخل در مسجد (دگّه شرقیه) نشسته بودم و توانایی این را نداشتم که وارد مسجد شوم به جهت خونی که از سینه‌ام می‌آمد و من چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن در مسجد هم روا نبود و از طرفی چیزی (لباس و پتویی...) هم نداشتم که سرما را از خود دفع کنم، دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد.

فکر می‌کردم که شبها تمام شد و این شب آخر است، نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم بردم و بار زحمت و خوف بردوش کشیدم در این چهل شب که از نجف به مسجد کوفه می‌آیم و حال اینهم جز یأس حاصلی برایم ندارد. در این کار خود متفکر بودم و در

مسجد احدی نبود آتشی روشن کردم تا هم خودم را گرم کنم و هم قوه‌ای را که با خود از نجف آورده بودم و به خوردن آن عادت داشتم و بسیار هم کم بود آماده کنم تا بنوشم.

ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم ناراحت شدم و با خود گفتم که این عربی است از اهالی اطراف مسجد، آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه می‌مانم و در این شب تاریک ناراحتیم را زیاد کند.

در این فکر بودم که او به من رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابلم نشست تعجب کردم از اینکه او نام مرا می‌دانست و گمان کردم که او از اهالی اطراف نجف هست که من گاهی نزدشان می‌روم.

پس پرسیدم که از کدام طایفه عرب هست هستند؟ گفت: که از بعضی ایشانم. من اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجف بودند بردم و او جواب منفی می‌داد و می‌گفت: من از آنها نیستم.

از این جهت ناراحت شدم و به غضب آمدم و از روی مسخره و استهزاء کردن گفتم: آری تو از طریطره‌ای (لفظی بی معنا) پس از سخن من تبسمی کرد و گفت: بر تو حرجی

نیست.

من از هر کجا باشم بگو تو را چه چیز باعث شده که به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: به تو هم نقعی ندارد سؤال کردن از این امور.

گفت: چه ضرر دارد به تو که مرا خبر دهی.

پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و چنان شد که هر چه سخن می‌گفت محبتم به او زیاد می‌شد.

پس برای او از توتون سبیل (سیگار) ساختم و به او دادم. گفت: تو آن را بکش من نمی‌کشم، پس برای او در فنجان قهوه ریختم و به او داد گرفت و اندکی از آن خورد. آنگاه به من داد و گفت: تو آنرا بخور، پس گرفتم و آن را خوردم و ملتفت نشدم که هنوز تمام آنرا نخورده بودم که هماندم محبتم به او زیاد می‌شد. پس گفتم: ای برادر امشب تو را خداوند برای من فرستاده، که مونس من باشی.

آیا نمی‌آیی با من که برویم و بنشینیم در مقبره جناب مسلم؟ گفت می‌آیم با تو، حال خود را نقل کن. گفتم: ای برادر! واقع این است که من در نهایت فقر و محتاجم. از آن روز که خود را شناختم و با این حال چند سال است که از سینه‌ام خون

می‌آید و علاجش را نمی‌دانم و عیال هم ندارم دلم به زنی مایل شده از اهل محله خود در نجف اشرف و چون دستم خالی است او را به من نمی‌دهند لذا به جهت حوائج خود متوجه صاحب الزمان شدم و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه می‌آیم و بیتوته می‌کنم تا آن جناب را ببینم و حاجاتم روا شود و این عمل به خاطر حرفهای دیگران بود. و این آخرین شب چهارشنبه است که می‌آیم و چیزی ندیده‌ایم، در حالی که این همه زحمت کشیدم.

پس ایشان رو به من کردند و گفتند: (در حالی که من غافل بودم، ملتفت نبودم) اما سینه تو که عافیت یافت و اما آن زن، پس به این زودی او را خواهی گرفت و اما فقرت، پس در آن حال باقی خواهی ماند تا بمیری.

به ایشان گفتم: نمی‌رویم به سوی جناب مسلم؟ گفت: برخیز. پس برخاستم و در پیش روی من به راه افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد نخوانیم؟ گفتم: بخوانیم.

پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در پشت سرش ایستادم سپس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را

که هرگز چنین قرائتی را از احدی نشنیده بودم پس از حسن قرائتش در خود گفتم؛ شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره‌ای کلمات از او که دلالت بر این معنا می‌کرد، آنگاه نظر کردم به سوی او پس از خطور این احتمال در دل، در حالی که آنجناب در نماز بود دیدم که نور عظیمی او را احاطه نمود و به گونه‌ای شدید بود که مرا از تشخیص شخص شریفش باز می‌داشت و او همچنان مشغول نماز بود.

و من در حالی که صدای قرائت ایشان را می‌شنیدم و بدنم می‌لرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم، پس به هر طوری که بود نمازم را تمام کردم در حالی که می‌دیدم نور از زمین بالا می‌رفت.

شروع کردم به گریه و زاری و عذر خواهی از بی‌ادبی که در مسجد به جنابش کرده بودم و گفتم: ای آقای من وعده شما راست است و شما به من وعده دادید که با هم به نزد قبر مسلم برویم، در بین سخن گفتن بودم که نور متوجه قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد چون صبح شد ملتفت شدم به کلام آن حضرت اما سینه ات پس شفا

یافت.

دیدم سینه‌ام صحیح و ابداً سرفه نمی‌کنم و هفته‌ای نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جایی که اصلاً فکرش را نمی‌کردم و فقر هم به مال خود باقی است چنانچه آن جناب فرمود و الحمد لله.^(۱)

توفیق تشرّف به محضر حضرت رسول اکرم

و دیدن پیامبر ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

اول: تلاوت سوره مزمل

در تفسیر برهان و مصباح کفعمی از کتاب خواص القرآن منقول است که روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر کس مداومت کند بر خواندن سوره مبارکه مزمل می‌بیند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و سؤال می‌کند از آن جناب چنانچه می‌خواهد و خداوند عطا می‌فرماید به او آنچه را خواسته از خیر و برکت.^(۲)

قال الصادق علیه السلام من أدّ فی قِرائَتِها رأى النبی و سأله ما یُریده أعطاه الله کلّما یرید من الخیر و من قراها فی لیلة

۱ - نجم الثاقب حکایت نود، ص ۴۸۹.

۲ - نجم الثاقب، ص ۶۶۵ - تفسیر برهان، سوره مزمل.

الجُمعة مائة مَرَّة غَفَرَ اللهُ لَهُ مائة ذنبٍ و کَتَبَ لَهُ مائة حَسَنَةٍ بِعَشْرِ أمثالها كما قال الله تعالى قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم يا أيها المزمل. هر کس مداومت کند در قرائت سوره مزمل می‌بیند پیامبر را و هر چرا که اراده کرده از ایشان خداوند عطا می‌فرماید به او آنچه را خواسته از خیر و کسی که قرائت کند آن را در شب جمعه صد مرتبه می‌بخشد خدا از برایش یکصد گناه را، می‌نویسد برای او یکصد حسنه را.^(۱)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

مَنْ قراها (مزمل) دائماً رفع الله عنه العسر فی الدنيا و الآخرة

و رأى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام.

هر کس قرائت کند سوره مزمل را دائماً رفع می‌کند خداوند

از او سختی در دنیا و آخرت را و می‌بیند پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم را در خواب.^(۲)

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ

هذه السورة كان له من الأجر كمن اعتق رقاباً فی سبيل الله بعدد

و الشياطين و رفع الله عنه العسر فی الدنيا و الآخرة و مَنْ أدّ

قرائتها رأى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام فليطلب

منه ما يشتهي فؤاده.

۱ - تفسیر برهان، ج ۴ ص ۳۹۶.

۲ - تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۹۶ (چاپ رحلی)

کسی که بخواند این سوره را (مزمّل) اجرش مانند کسی است که آزاد می‌کند بنده‌ای را در راه خدا به عدد جن‌ها و شیاطین و دفع می‌کند خداوند از او سختی در دنیا و آخرت را و کسی که مداومت کند در قرائت آن می‌بیند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب.^(۱)

دوم: تلاوت سوره قدر

کفعمی روایت کرده که: هر کس سوره قدر را در وقت زوال صد مرتبه بخواند پیغمبر را در خواب می‌بیند.

نجم الثاقب ص ۶۶۶

کفعمی از امام صادق (ع) روایت کرده که هر کس بخواند سوره قدر را بعد از نماز ظهر و پیش از ظهر بیست و یک مرتبه نمی‌میرد تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را.^(۲)

سوم: تلاوت سوره جن

محدث جلیل سید هبة الله بن ابی محمد موسوی معاصر علامه در مجلد اول کتاب مجموع الرایق روایت کرده که هر کس مداومت کند تلاوت سوره جن را می‌بیند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال می‌کند از او آنچه می‌خواهد.^(۳)

۱ - تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۹۶ (رحلی) ۲ - نجم الثاقب، ص ۶۶۶.
۳ - نجم الثاقب، ص ۶۶۶.

چهارم: سوره کافرون

روایت شده که هر کس سوره «قل یا ایها الکافرون» را در نصف شب جمعه بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بیند.^(۱)

پنجم: سوره مدثر

از خواص القرآن نقل شده که:

هر کس بخواند در شب جمعه بعد از نماز شب هزار مرتبه سوره کوثر و هزار صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد ایشان را در خواب خواهد دید.^(۲)

ششم: قرائت نماز و دعا

هر کس راده کرده که ببیند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب پس دو رکعت نماز بخواند بعد از نماز عشاء به هر سوره‌ای که خواست آنگاه یکصد مرتبه بخواند این دعا را:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا نُورَ النُّورِ يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ بَلِّغْ مِنِّي رُوحَ مُحَمَّدٍ وَارُوحَ آلِ مُحَمَّدٍ تَحِيَّةً وَسَلَامًا.^(۳)

هفتم: طهارت نیکو

محقق جلیل جناب آقا خوند ملا زین العابدین گلپایگانی

۱ - نجم الثاقب، ص ۶۶۶.
۲ - نجم الثاقب، ص ۶۶۶.
۳ - نجم الثاقب، ص ۶۶۶.

رحمة الله عليه در شرح منظومه حدیثی نبوی، مروی از اقبال، آورده که در اعمال شب نیمه شعبان که:

روسل خداصلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس طهارت بگیرد در شب نیمه شعبان پس نیکو بجا آورد طهارت خود را تا آنکه فرمود: اگر بخواهد ببیند مرا در همان شب خواهد دید.^(۱)

داستان

علی بن ابراهیم مهزیار می‌گوید: من بیست مرتبه به حج بیت الله مشرف گشته‌ام در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السلام بود ولی در این ۲۰ سفر راه به جایی نبردم تا آنکه شبی در بستر خود خوابیده بودم، دیدم کسی می‌گوید: ای علی بن ابراهیم خداوند به تو فرمان داده که امسال را نیز حج کنی (چون موسم حج فرا رسید ایشان مشرف به مکه می‌شوند).

شبی در اثناء طواف جوان زیبای خوش بویی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و در اطراف خانه خدا طواف می‌کند دلم متوجه او شد برخاستم و به جانب او رفتم و تکانی به او دادم تا

۱ - نجم الثاقب، ص ۶۶۵.

متوجه من شد پرسید: از مردم کجایی؟ گفتم: از اهل عراقم، پرسید: کدام عراق؟ اهواز. پرسید خضیب را می‌شناسی. گفتم: خدا او را رحمت کند داعی حق را اجابت کرد، گفت: خدا او را رحمت فرماید: شبها را بیدار بود، بسیار به درگاه خداوند می‌نالید و اشکش پیوسته جاری بود. آنگاه پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: علی بن ابراهیم من هستم. گفت: ای ابوالحسن، خدا تو را نگه دارد. علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟ (این تشریف مربوط به غیبت صغری می‌باشد) گفتم: اینک نزد من است.

گفت: آن را بیرون بیاور. پس من دست در جیب بردم و آن را در آوردم موقعی که آن را دید نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد. زار زار می‌گریست به طوریکه لباسهایش از سیلاب اشک خیس گشت. آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می‌دهد، به جایی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب ظلمانی لباس خود را بپوشد و تاریکی آن مردم را فراگیرد سپس برو به جانب شعب بنی عامر که در آنجا مرا خواهی دید.

تا به شعب بنی عامر رسیدم، دیدم همان جوان ایستاده و صدا می‌زند: ای ابوالحسن! بیا نزد من چون نزدیک وی رسیدم

او ابتدا سلام نمود و فرمود: ای برادر با من راه بیا. با هم راه افتادیم و گفتگو می‌کردیم تا آنکه کوههای عرفات را پشت سر گذاشته به طرف کوههای منی رفتیم. وقتی از آنجا نیز گذشته به میان کوههای طائف رسیدیم. صبح کاذب دمید در آنجا به من دستور داد که پیاده شوم. گفت: فرود آی و نماز شب بخوان. بعد از نماز شب دستور داد که نماز وتر بخوانم من هم نماز وتر را خواندم و این فایده‌ای بود که از وی کسب کردم. سپس امر فرمود که سجده کنم و تعقیب بخوانم. آن گاه نمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور داد سوار شوم، من هم سوار شدم و با وی حرکت نمودم تا آنکه قلّه طائف پیدا شد. پرسید: آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری تل ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آن است و نور از داخل آن تتق (سوسو) می‌کشد. چون آنرا دیدم خوشحال گشتم. گفت: آروز و امید تو در آنجاست آن گاه گفت: برادر با من بیا. وی رفت و من هم از همان راه می‌رفتم تا از بلندی کوه پایین آمدیم. سپس گفت: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جباران خاضع می‌گردند. آن گاه گفت: مهار شتر را رها کن، گفتم به دست چه کسی بدهم؟ گفت: اینجا حرم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی جز افراد با ایمان بدین

جا راه نمی‌یابند و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمی‌رود. سپس مهار شتر را رها کردم و با او رفتم، تا نزدیک چادر رسیدم. او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم. تا او برگردد و سپس گفت، داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست سپس من داخل چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته، قدش مانند شاخه بان یا چوبه درخت ریحان و پارچه‌ای بر روی لباس پوشیده‌اند که قسمتی از آن را روی دوش انداخته، اندامش در لطافت گندمگون و مانند گل با بونه و رنگ مبارکش در سرخی هم چون گل ارغوانی است و قطرات از عرق مثل شبنم بر آن نشسته است ولی در عین حال چندان سرخ نبود. جوانی ذی جود، پاکیزه و پاک سرشت بود که نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود بلکه متوسط القامه، سرمبارکش گرد، پیشانی‌اش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینش کشیده و میان برآمده، صورتش کم گوشت، برگونه راستش خالی مانند پاره مشکی بر روی عنبر کوبیده شده بود. هنگامیکه حضرتش را دیدم سلام نمودم و جوابی بهتر از سلام خود شنیدم.

سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق پرسید. عرض کردم: آقا چرا شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامید؟

فرمود: پسر مهزیار پدرم ابومحمد علیه السلام از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند و امر فرمود که: جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم. بخدا قسم مولای شما امام حسن عسکری علیه السلام خود رسم تقیّه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود و اکنون من در تقیّه بسر می‌برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم. عرض کردم: آقا چه وقت قیام می‌فرمایی؟ فرمود: موقعی که راه حج را به روی شما بستند و خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و ستارگان در اطراف آن به گردش در آیند. عرض کردم: یابن رسول الله کی خواهد بود؟ فرمود: در سال چه و چه دابة الارض در بین صفا و مروه قیام کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را به سوی محشر سوق دهد. علی بن مهزیار افزود که: چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از آنکه به منتهای آرزوی خود رسیدم رخصت گرفته به طرف منزل برگشتم. به خدا قسم از مکه به کوفه آمدم در حالیکه غلامی خدمتکار همراه داشتم. (ضمناً قبر علی بن مهزیار در اهواز زیارتگاه عموم است.)^(۱)

۱ - برگرفته از کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام.

توفیق تشرف به محضر منور امام علی بن ابیطالب علیه السلام
دعا در وقت خوابیدن

سید علی بن طاوس در فلاح السایل روایت کرده از برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در خواب این دعا را در وقت خوابیدن بخواند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لُطْفُهُ خَفِيٌّ وَ أَيْدِيهِ بَاسِطَةٌ لَا تَنْقُضِي
(لا تقبض) أَسْئَلُكَ بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَالَطَفْتُ لَهُ لِعَبْدٍ الْأَكْفَى
أَنْ تُرِيَنِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنَامِي.^(۱)

توفیق تشرف به محضر مبارک ائمه معصومین علیهم السلام و
انبیاء و اولیاء

سه غسل و مناجات

در کتاب جنة المأوی اثر عالم محدث نوری به نقل از کتاب الاختصاص شیخ مفید از ابوالمعزی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود:

مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَأَرَادَ أَنْ يَرَانَا وَ أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ
فَلْيَغْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَ يَغْفِرُ لَهُ بِنَا وَ لَا يَخْفَى

۱ - نجم الناقب، ص ۶۶۵ - حلیة المتقین، ص ۱۳۴.

عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ.

هرکسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند پس سه شب غسل نماید و مناجات کند به ما (یعنی خداوند عالم را به توسط ما، به اینکه قسم دهد خداوند را به حق ما و متوسل شود به حضرت او به وسیله ما که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد). پس به درستیکه او خواهد دید ما را و می‌آمرزد او را خداوند به سبب ما و پوشیده نمی‌شود بر او موضع و محل او.^(۱)

شیخ ابراهیم کفعمی در جنة الواقیه فرموده که: دیدم در بعضی از کتب اصحاب خود که هرکس اراده کرده رؤیت یکی از انبیاء و ائمه علیهم السلام را با سایر مردم یا فرزندان خود را در خواب پس بخواند.

سورة «الشمس»، «انا انزلناه»، «قل یا ایها الکافرون»، «قل هو الله احد» و «معوذتین».

آنگاه صد مرتبه سورة «توحید» و صد مرتبه «صلوات» بفرستد. سپس به سمت راست بخوابد. پس به درستیکه خواهد دید آنرا که قصد کرده انشاء الله تعالی. و سخن خواهد

۱- نجم الناقب، ص ۶۶۴ - مکیال المکارم، ج ۲، ص ۵۲۶ - جنة المأوی - الفائدة الثانية.

گفت با آنها به آنچه می‌خواهد از سؤال و جواب. و دیدم در نسخه دیگر همین را به عینه جز آنکه گفته به جا می‌آورد اینها را در هفت شب بعد از دعایی که اولش این است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ.

مخفی نماند که این دعا را سید علی بن طاووس رحمة الله علیه روایت کرده در کتاب فلاح السائل باسناد خود از بعضی ائمه علیهم السلام که فرمود: هرگاه اراده کردی که ببینی میت خود را پس بخواب با طهارت و به طرف راست خود و بخوان تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیهما را بگو:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ وَ الْإِيمَانُ يَعْرِفُ مِنْهُ مِنْكَ
بَدَأَتْ الْأَشْيَاءُ إِلَيْكَ تَعُودُ فَمَا أَقْبَلُ مِنْهَا كُنْتَ مَلْجَأَهُ وَ مَنْجَاهَهُ وَ مَا
أَدْبَرُ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَلْجَأٌ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ فَأَسْئَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
وَ أَسْئَلُكَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ بِحَقِّ عَلِيِّ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَ
بِحَقِّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ
الَّذِينَ جَعَلْتَهُمَا سَيِّدَيَّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيْهِمُ الْجَمْعِينَ السَّلَامُ
(عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ) أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (وَ آلِ
مُحَمَّدٍ) وَ أَنْ تُرِيَنِي مَيَّتِي فِي الْحَالِ الَّتِي هُوَ فِيهَا.

باید آن کسیکه به این نسخه عمل می‌کند تبدیل کند آخر

دعا را به آنچه مناسب مقام امام زنده و پیغمبر زنده علیهم السلام است.^(۱)

فهرست

مقدمه	۳
قدمهای نخست	۱۱
نیکو صدایش کن	۲۹
عصاره خلقت	۳۰
عجب نامی است، مهدی	۳۴
قائم آل محمد <small>علیهم السلام</small>	۳۹
... که ای یار کجایی؟! ...	۴۳
بخوانش که بیاید	۴۶
نشانه ده نگاهت را	۴۹
اوّل: مداومت بر اعمال نیک و عبادات مشروع	۵۰
داستان	۵۱
دوّم: عملی پس از نمازهای واجب	۵۷

۱ - نجم الثاقب، ص ۶۶۴ - حلیة المتقین، ص ۱۳۴ - مقابل المکارم، ج ۱، ص ۴۹۲؛ مصباح شیخ طوسی.

داستان	۵۹
سوم: غسل و مناجات	۶۲
داستان	۶۳
چهارم: صلوات	۶۵
داستان	۶۶
پنجم: صلواتی دیگر	۶۸
داستان	۶۸
ششم: خواندن دعای عهد	۷۰
داستان	۷۱
هفتم: خواندن زیارت آل یس	۷۲
داستان	۷۲
هشتم: قرائت سوره بنی اسرائیل	۷۵
داستان	۷۵
نهم: اهداء صلوات، خواندن دعای فرج، رفتن به مسجد جمکران و خواندن نمازش	۷۹
داستان	۸۰
دهم: تلاوت مُسَبِّحَات	۸۳
داستان	۸۴
یازدهم: مگر می‌شود میهمان صاحب‌خانه را نبیند؟!	۸۶

داستان	۸۷
دوازدهم: چرا زیارت جامع‌نمی‌خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه.....	۹۱
داستان	۹۲
سخنی با مشتاقان	۹۹
اربعین گرفتن	۱۰۰
اربعین اول	۱۰۱
اربعین دوم	۱۰۲
اربعین سوم	۱۰۳
اربعین چهارم	۱۰۴
داستان	۱۰۴
توفیق تشرف به محضر حضرت رسول اکرم و دیدن پیامبر ختمی مرتبت محمد مصطفی <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۱۱۰
اول: تلاوت سوره مزمل	۱۱۰
دوم: تلاوت سوره قدر	۱۱۲
سوم: تلاوت سوره جن	۱۱۲
چهارم: تلاوت سوره کافرون	۱۱۳
پنجم: تلاوت سوره مدثر	۱۱۳
ششم: قرائت نماز و دعا	۱۱۳

- هفتم: طهارت نیکو ۱۱۳
- داستان ۱۱۴
- توفیق تشرف به محضر منور امام علی بن ابیطالب علیه السلام ۱۱۹
- دعا در وقت خوابیدن ۱۱۹
- توفیق تشرف به محضر مبارک ائمه معصومین علیهم السلام و ابیاء و اولیاء ۱۱۹
- سرشب غسل و مناجات ۱۱۹

فهرست منابع و مآخذ

- | | |
|---|--|
| ۱. قرآن کریم | ۱۸. خرائج قطب راوندی |
| ۲. نهج البلاغه | ۱۹. دادگستر جهان |
| ۳. اثبات الهداة | ۲۰. دارالسلام عراقی |
| ۴. احقاق الحق | ۲۱. داستان دوستان |
| ۵. اسوه عارفان | ۲۲. دیدار با ابرار |
| ۶. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی | ۲۳. راه وصال امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۷. الدر المثور | ۲۴. روزگار رهایی |
| ۸. العبقری الحسان | ۲۵. روضه کافی، ثقة الاسلام کلینی |
| ۹. الغدير علامه امینی | ۲۶. سرمایه سخن |
| ۱۰. بحار الانوار، جلد های ۳۶، ۵۱، ۵۳ و ۸۶ | ۲۷. شجره طیبه |
| ۱۱. برکات حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> | ۲۸. شرح احوال آیه الله اراکی |
| ۱۲. برکات سرزمین وحی | ۲۹. شواهد التنزیل |
| ۱۳. به سوی محبوب | ۳۰. شیفتگان حضرت مهدی |
| ۱۴. تحیت آسمانی | ۳۱. عنایات حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> به علما و طلاب |
| ۱۵. تفسیر البرهان | ۳۲. عنایات مهدی موعود <small>علیه السلام</small> |
| ۱۶. تفسیر کشاف زمخشری | ۳۳. کرامات الحجّتیّه |
| ۱۷. حلیة المتقین | |

۳۴. کرامات الحجتية يا معجزاتی از
حضرت مهدی علیه السلام
۳۵. كشف الحجّة
۳۶. کمال‌الدین و تمام‌النعمه شیخ صدوق
۳۷. کنز العمال
۳۸. کیمیای محبّت
۳۹. مجموعه ادعیه و زیارات پیرامون
حضرت مهدی علیه السلام
۴۰. محاضرات فی الإلهیات
۴۱. مسجد جمکران
۴۲. مسند احمد بن حنبل
۴۳. معانی الاخبار
۴۴. مفاتیح الجنان
۴۵. مکارم الاخلاق
۴۶. مکیال المکارم
۴۷. ملاقات با امام زمان علیه السلام (سرگذشت شیخ)
مردان علم در میدان عمل
۴۸. منتخب الاثر
۴۹. مهر تابان
۵۰. میزان الحکمة
۵۱. نام محبوب
۵۲. نجم الثاقب محدث نوری

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي
نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي
حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

(بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷)

□ خدایا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی
پیامبرت را نخواهم شناخت.

□ خدایا! پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من
نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت.

□ خدایا! حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی
از دین منحرف و گمراه خواهم شد.